

## پس از یکدست شدن

احسان دهکردی

## پرده‌ی آخر

نام: تسخیر دنیا!

با شرکت: احمدی‌نژاد!

در تحلیل‌ها و ابراز نظرها از انتخابات متوجه نمی‌شویم، چرا حاکمان نظام آقای احمدی‌نژاد را به عنوان «رییس جمهور منتخب مردم ایران» برمی‌گزینند؟ وجود احمدی‌نژاد به چه منظوری است؟ در این مقاله سعی می‌کنم بعد از یک بررسی کوتاه در باره‌ی مواضع بعضی از فعالان سیاسی در مورد انتخابات، به این پرسش هم پاسخ دهم که چرا احمدی‌نژاد رییس جمهور ایران شد؟

احمدی‌نژاد رییس جمهور منتخب مردم ایران نیست، منتصب خط فکری بنیاد گرایان، به رهبری ولی فقیه است. این شعاری است که امروز باید از طرف اپوزیسیون طرح و در جهت عدم مشروعیت نظام اسلامی افشاگری شود. ولی نه تنها چنین نمی‌شود بلکه هستند در این میان کسانی که آچمس رای‌های آقای احمدی‌نژاد شده‌اند، می‌نویسند، مردم به حرف اپوزیسیون گوش نکرد!، سیاست «تحریم» با شکست مواجه شد! و حتماً بر این نظر هستند که احمدی‌نژاد نماینده‌ی منتخب مردم ایران است!

ادامه در صفحه ۶

محمود راسخ

## «بحران سیاست» یا توفان در لیوان آب

در شماره‌ی پیشین «طرحی نو» مقاله‌ای از آقای شیدان وثیق با عنوان «تزهایی در باره‌ی "بحران سیاست"» چاپ شد. بسیاری از مطالبی که در این نوشته طرح شده بود، همان طور که نویسنده خود به آن اشاره می‌کند، طی مقاله‌هایی با عنوان «نقد سیاست در پرتو قرائتی از پروتاگوراس و مارکس» در شماره‌هایی در «طرحی نو» سال پنجم ۱۳۸۰-۱۳۷۹ مطرح شده بود. من در همان زمان پس از چاپ این مطالب در چند شماره از «طرحی نو»، به گمان این که نگارش آن‌ها پایان یافته است، به نظراتی که ایشان مطرح کرده بودند برخوردی انتقادی کردم. ولی ایشان، به رغم این که همواره لزوم دیالوگ و «دیسکورس» را میان نظرات مختلف تبلیغ و خود را طرفدار و پایبند به آن معرفی می‌کنند، به ایراداتی که من به نظرات ایشان گرفته بودم نه تنها پاسخی ندادند بلکه در شماره‌های بعدی «طرحی نو» که آن سلسله مقاله‌ها در آن‌ها ادامه یافت، حتا اشاره‌ای هم به آن نوشته من نکردند. البته حتماً اشکال در نظرات من بوده است که در خور توجه افکار والا، پیچیده و بدیع ایشان نبوده است! باری، ایشان اکنون باز به مناسبت، یا به بهانه‌ی، انتخابات ریاست جمهوری فرصتی یافته‌اند تا همان کالا را در بسته بندی به ظاهر تازه‌ای به بازار عرضه کنند.

و من باز به رغم عدم توجه ایشان به مقاله‌ی پیشین خود در این باره، لازم دیدم به این مقاله‌ی ایشان برخوردی انتقادی بکنم. چون هر چند میان بسیاری از مطالبی که ایشان در نوشته‌ی خود مطرح کرده‌اند پیوند و رابطه‌ای نمی‌توان یافت ولی از آن جا که به موضوعات زیادی سرک کشیده‌اند و نظرات نادرستی را، برای آن

ادامه در صفحه ۱۰

تسخیر قوه‌ی مجریه‌ی جمهوری اسلامی توسط مافیای نظامی-امنیتی، بحث‌ها و ارزیابی‌هایی گوناگون را پیرامون یکدست شدن حاکمیت و چگونگی تحول آتی اوضاع در ایران برانگیخت که کماکان در میان مردم و در رسانه‌های داخل و خارج از کشور ادامه دارد. از جمله نکته‌های اصلی این بحث‌ها ارزیابی از آرای اعلام شده برای احمدی‌نژاد، ارزیابی از یکدست شدن حاکمیت و پیامدهای یکدست شدن در سیاست‌های آینده‌ی نظام است که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم:

## آرای اعلام شده به نام احمدی‌نژاد و غافلگیر شدن اپوزیسیون

اعلام ۱۷ میلیون رای به نام احمدی‌نژاد در میان مردم و نیروهای سیاسی که غافلگیر شده بودند با دو واکنش متضاد روبه‌رو شد. در عین حال که به نظر بخشی از مردم و نیروهای سیاسی، آرای اعلام شده تماماً تقلب و دروغ بوده است و حداکثر آرا را چیزی کمتر از ۵ میلیون می‌دانند. به باور بخشی دیگر، مردم به ویژه اقشار پایینی به احمدی‌نژاد رای داده‌اند.

مشکل این است که به علت نظارت انحصاری شورای نگهبان (که البته خود گواه وجود و زمینه‌سازی سواستفاده‌ها است) و عدم امکان نظارت نهادهای بی‌طرف، نه در مورد میزان واقعی آرای تقلبی و نه در مورد آرای واقعی نامزدها می‌توان با قاطعیت اظهار نظر کرد. جریان «انتخابات» و بررسی‌های پس از آن سازمان‌دهی تقلب بزرگ و رای‌سازی و رقم‌سازی برای احمدی‌نژاد را به طور آشکار نشان می‌دهد. این واقعیتی است غیرقابل انکار و مبتنی بر داده‌ها و شواهد متعدد. بر اساس این داده‌ها می‌توان میزان تقلب‌ها را تا حدی تخمین زد.

اما از همین احتساب تقریبی تقلب‌ها و بررسی‌های نادقیق بعدی نیز می‌توان نتیجه گرفت که بخشی از مردم - از قشرهای محروم و تهیدست جامعه - به خاطر وعده‌ها و شعارهای احمدی‌نژاد و تبلیغات انتخاباتی او، به وی رای داده‌اند. ندیدن این امر و یا انکار آن نه تنها کمکی به امر مبارزه علیه جمهوری اسلامی نمی‌کند، بلکه به عکس سبب می‌شود که ما نتوانیم تصویری درست و واقع‌بینانه از اوضاع، از روحیات، از درجه‌ی آگاهی و خواسته‌ها و نیازهای اقشار مختلف مردم داشته باشیم. این که در نظام بسته‌ی جمهوری اسلامی، بخشی از اقشار تهیدست در شرایط استیصال و فقدان دورنمای روشن به این دل می‌بندند که رییس‌جمهور جدید بتواند گرهی از مشکلات آن‌ها بگشاید و تغییری در وضعیت و شرایط زندگی به وجود آورد به هیچ وجه امری غیر عادی نیست. به قول مارکس «ضعت همیشه ایمان به معجزه را وسیله‌ی رهایی قرار می‌دهد». مهم این است که نیروهای سیاسی آزادی‌خواهی که در پی دگرگونی این نظام تبعیض و فساد و جنایت‌اند و امکان دگرگونی را در برانگیختن مردم به مقابله با کل حاکمیت می‌دانند، علل این رای دادن‌ها، دل بستن‌ها و امیدهای این بخش از مردم را به این یا آن کارگزار نظام و وعده‌های او بشناسند و درک کنند.

ادامه در صفحه ۲

دیگر مقاله‌های این شماره:

انقلاب پرولتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

جنگ خدایان: دانیال آکورسی

پیش‌نهادهایی برای همکاری و فعالیت بیشتر: عباس عاقلی‌زاده

## پس از یکدست شدن

بدون این شناخت و بررسی همه جانبه شرایط زندگی، ذهنیت و مسایل این لایه‌های اجتماعی نمی‌تواند از دایره‌ی بسته‌ی احکام سطحی خارج شد.

جامعه‌ی ایران، جامعه‌ایست در حال تحول، تحول اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی. جامعه‌ایست در مراوده‌ی مستمر و همه‌جانبه با جهان خارج. تحت تأثیر این تحول و نیازهای ناشی از این تحول و ارتباط و آشنایی با خارج تلاش برای تأمین این نیازها و مقابله با عوامل سدکننده‌ی آن در میان اقشار و طبقات مختلف مردم امری اجتناب‌ناپذیر است. مقاومت زنان، جوانان و دانشجویان در برابر تبعیض جنسی، در برابر ارزش‌های کهنه، در برابر استبداد دینی و برای آزادی و زندگی بهتر جلوه‌هایی از این تحول و تأثیرپذیری و تلاش برای تأمین این نیازهاست.

معهدا نباید فراموش کرد که این تحول و تأثیرپذیری و این ذهنیت اجتماعی جدید در همه جا و در میان همه‌ی اقشار و طبقات مردم یکسان نیست. این تفاوت معلول موقعیت متفاوت طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی و تفاوت در میزان بهره‌گیری از امکانات رسانه‌ای، اطلاعاتی و مراوده‌ی جهانی است. امروز بخشی بزرگ از جامعه‌ی ایران زیر پوشش رسانه‌ای و اطلاعاتی جهانی (رسانه‌های خارجی، اینترنت) و یا مراوده‌ی مستقیم با دنیای خارج قرار دارد و از آن در گرفتن اطلاعات و آگاهی به حقایق بهره می‌گیرد. اما نباید نادیده گرفت که بخشی دیگر از جامعه - عمدتاً قشرهای تهیدست - از این امکانات محروم‌اند و به جای این پوشش رسانه‌ای و اطلاعاتی زیر بمباران تبلیغات سیاسی و القانات ایدئولوژیک واپس‌گرایانه جمهوری اسلامی است. این بخش با وجود مشکلات زندگی و معیشت به تهایی و بدون عوامل ذهنی لازم قادر به شناخت علل این شرایط و دلایل اصلی این نابسامانی نیست. راه‌حل‌ها را در سطح جستجو می‌کند و برای رهایی از شرایط موجود و یا بهبود آن به سادگی به هر روزنه‌ای امید می‌بندد. حوادثی از نوع انتخاب رییس‌جمهور جدید، تبلیغات گسترده‌ی انتخاباتی و شعارهایی از قبیل مبارزه با فسادها، مبارزه با چپاولگران اموال مردم، مبارزه با تبعیض و استقرار عدالت و یا آوردن پول نفت به سفره‌ی مردم... می‌تواند این بخش‌ها را جلب و از آرای آن‌ها استفاده کند. افزون بر این حاکمیت به مثابه‌ی نماینده‌ی عقب‌ماندگی لایه‌هایی از این اقشار، حتا می‌تواند در شرایطی معین این لایه‌ها را به تکیه‌گاه خود تبدیل کند. نیروها و فعالان سیاسی آزادی‌خواه به جای انکار این واقعیت‌ها، باید در جهت شناخت بیش‌تر آن‌ها و ایجاد ارتباط با مردم محروم و تحت ستم جامعه و جبران عقب‌ماندگی خود در این عرصه گام بردارند.

"انتخابات" دوره‌ی نهم میدان آزمون نیروهای سیاسی و آشکار ساختن ضعف‌ها و نارسایی‌های کار آنان بود. این "انتخابات" از جمله نشان داد که:

۱- نیروها و فعالان سیاسی اپوزیسیون در برهه‌های حساس، بارها با حوادث پیش‌بینی نشده، با رویدادهای ناگهانی و غیرمنتظره روبه‌رو گشته و "غافلگیر" شده‌اند. ولی هر بار به جای توضیح علت‌های این رویدادها و غافلگیر شدن‌ها یا به نفی واقعیت‌ها پرداخته‌اند و یا آن‌ها را در فریب خوردن مردم خلاصه کرده‌اند. اما نه "فریب خوردن" مردم و نه دیگر توجیه‌های "غافلگیر شدن" اینان چیزی را روشن نمی‌کند و فقط عدم شناخت آن‌ها را از شرایط واقعی و از پدیدارهای اجتماعی و سیاسی کشور نشان می‌دهد.

مارکس در کتاب «هجدم برورم لویی بناپارت» در بررسی علت‌های کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ و پایان دادن به حیات جمهوری دوم فرانسه توسط لویی بناپارت، در برابر کسانی که به جای توضیح علت‌های واقعی کودتا بر «ناگهانی و غافلگیرانه» بودن آن تأکید می‌کردند، می‌نویسد: «این کافی نیست که مثل فرانسوی‌ها گفته شود ملت ما غافلگیر شد... این قبیل الفاظ معما را حل نمی‌کند، بلکه فقط شکل بیان دیگری به آن می‌دهد. زیرا بالاخره این مطلب بدون توضیح می‌ماند که چگونه یک ملت ۳۶ میلیونی توانسته است به دست سه شیاد غافلگیر شود.» وی به جای اکتفا کردن به این گونه الفاظ، علل را در شرایط اجتماعی - سیاسی جاری، در آرایش قوای سیاسی و طبقاتی، در منافع

سیاسی و مادی اقشار، طبقات و گره‌بندی‌های سیاسی جستجو می‌کند و با تحلیل مراحل و حوادث تاریخی مختلف انقلاب فرانسه از فوریه ۱۸۴۸ تا دسامبر ۱۸۵۱ و ارتباط این حوادث و مراحل با یکدیگر علل واقعی کودتای دوم دسامبر را توضیح می‌دهد و بر این اساس نتیجه می‌گیرد که این رویداد محصول و پیامد طبیعی و اجتناب‌ناپذیر رویکردها و حوادث پیشین بوده است.

آیا میان "رویداد غافلگیرانه"ی خرداد ۷۶ و "انتخاب" غیرمنتظره‌ی احمدی‌نژاد رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا میان ۸ سال "دولت اصلاحات" و رای دادن بخشی از مردم به "دولت عدالت" رابطه‌ای وجود دارد؟ چرا ۲۲ میلیون رای خاتمی پس از ۸ سال به ۵ میلیون رای برای نامزد اصلاح‌طلبان کاهش می‌یابد؟ ۵ میلیون رای هاشمی رفسنجانی (در دور اول) از جانب کدام بخش از جامعه، کدام اقشار طبقاتی و اجتماعی به صندوق‌ها ریخته شد؟ منهای آرای تقلبی و آرای وابستگان به نظام و بهره‌مندان از مزایا چه کسان دیگری به احمدی‌نژاد رای داده‌اند و رابطه‌ی این گونه رای دادن با کارنامه‌ی اصلاح‌طلبان چیست؟ میان این رای دادن با باورهای دینی عقب‌مانده، با عقب‌ماندگی سیاسی، با ایمان خرافی به گذشته چه رابطه‌ای وجود دارد؟ بدون توجه به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر، طبعاً "انتخاب" احمدی‌نژاد، "غیر منتظره" و "غافلگیرانه" به نظر می‌آید و هم‌چنان شاهد تکرار این گونه "حوادث ناگهانی" خواهیم بود.

"انتخاب" احمدی‌نژاد نتیجه‌ی منطقی و ره‌آورد کار ۸ ساله‌ی "دولت اصلاحات"، نتیجه‌ی سیاست مصالحه و تزلزل حکومت خاتمی، سازش و عقب‌نشینی و تسلیم آن در برابر تعرض دائم اقتدارگرایان علیه حقوق و آزادی‌های مردم، علیه مطبوعات و منتقدان و دگراندیشان و نتیجه‌ی سیاستی بود که از ترس گسترش جنبش مردم مواضع خود را یکی پس از دیگری به تمامیت‌خواهان تسلیم کرد. نتیجه‌ی سیاستی بود که می‌خواست با پند و اندرز نیروهای مافوق قانون را به رعایت "قانون" وادار سازد و هم‌زمان از ایجاد و رشد جنبش‌های اجتماعی جلوگیری می‌کرد و عملاً میدان را به خشونت‌طلبان می‌سپرد. پیامد این سیاست از دست رفتن فرصت‌های تاریخی متعدد، تهاجم بی‌وقفه‌ی مافیای حاکم و عقب‌نشینی‌های متوالی اصلاح‌طلبان و کشاندن مردم به انفعال بود.

فضای پرشور پس از خرداد ۱۳۷۶، حضور گسترده‌ی مردم خواهان تغییر در صحنه‌ی سیاسی و در خیابان‌ها، شکوفایی جنبش زنان، جوانان، دانشجویان و روشنفکران آزادی‌خواه، انتشار مطبوعات غیر وابسته با تیرازی بی‌سابقه و با نقشی مهم در انعکاس اخبار و بعضاً افشای باند‌های حاکم... همه‌ی این‌ها پس از مدتی رو به خاموشی نهاد. سنگرها یکی پس از دیگری برجسته شد. چهره‌های مقاوم و مؤثر اصلاح‌طلبان و روشنفکران جسور توسط قوه‌ی قضاییه به زندانبانان سپرده شدند و از میدان خارج گردیدند، مطبوعات توقیف و تعطیل شدند، جنبش دانشجویی در ۱۸ تیر به خون کشیده شد. اهرم‌های قدرت اصلاح‌طلبان از کار افتاد. قوه‌ی مجریه کاملاً ناتوان و فلج شد، "حکم حکومتی" مجلس را بی‌مصرف و بی‌اختیار کرد و تعرض علیه آن تا به آن جا رسید که آقای کروبی رییس مجلس گفت: «می‌خواهند مجلس را به گورستان تبدیل کنند». اصلاح‌طلبان اما به جای مقاومت از ترس «هرج و مرج!»، «خشونت!»، «خطر کودتا» و لزوم حفظ «نظم و آرامش» میدان را برای خشونت‌گرایان خالی کردند. بخشی بزرگ از مردم، نومید از اصلاحات و اصلاح‌طلبان به انفعال افتادند و بخشی دیگر، بخش محروم جامعه که بیش از دیگران قربانی مشکلات اقتصادی، معیشتی، تورم، بی‌کاری و فساد گسترده بود و در اصلاح‌طلبان و شعارها و عمل کرد آنان هیچ روزنه‌ای برای رهایی از این مشکلات ندید، بالقوه طعمه‌ای شد برای جادوگرانی دیگر که بتوانند با معجزه‌هایی دیگر، در او امیدی به نجات از شرایط موجود بدمند.

اقتدارگرایان که در جریان تعرض چند ساله و با خرده کودتاهای پی در پی مواضع خود را بیش از پیش تحکیم کرده بودند، هر روز بیش‌تر نشان می‌دادند که قدرت واقعی و دولت واقعی آن‌ها هستند. به این ترتیب کودتا عملاً در دوران "حکومت اصلاحات" و به ویژه در سال‌های آخر به تدریج انجام گرفت. "انتخاب" احمدی‌نژاد در حقیقت آخرین مرحله‌ی این کودتا و به سخن دیگر بیان رسمی و قانونی آن بود. این واقعیت که احمدی‌نژاد در "انتخاباتی" رییس‌جمهور می‌شود که

خواستها و نیازهای بلاواسطه‌شان، از طریق ارتباط با آنها و سازمان‌دهی لازم می‌توان به مقاومت و مبارزه کشاند.

۳- "انتخابات" هم‌چنین نشان داد که نیروهای سیاسی مخالف، معترض و منتقد تا زمانی که سیاست و برنامه‌های مستقل و متکی بر نیروهای سازمان یافته نداشته باشند، نمی‌توانند نقشی مؤثر ایفا کنند. نداشتن برنامه و سیاستی مستقل و بازی کردن در مدار بسته‌ی بد و بدتر سرنوشتی جز رفتن به کوره‌راه‌های بی‌فرجام و افتادن به چاله و چاه ندارد. افتادن به دام <حکم حکومتی رهبر> و پذیرش آن و سپس حمایت از هاشمی رفسنجانی در این "انتخابات" نتیجه‌ی محتوم بازی در مدار تعیین شده توسط حاکمیت، بازی در مدار بد و بدتر و نداشتن سیاست و برنامه‌ی مستقل است. ناکامی این نیروهای سیاسی و ناتوانی آنها در پیش‌روی را باید در همین رفتار جستجو کرد. رفتار و عمل کردی که در آن نه ابتکار عمل وجود دارد و نه اقدام به مثابه‌ی جریان مستقل. این نیروها به جای <پیش‌روی و تغییر واقعیت موجود با توجه به امکانات موجود>، تسلیم واقعیت موجود می‌شوند، خود را با آن تطبیق می‌دهند و در محدوده‌ای که حاکمیت تعیین کرده بازی می‌کنند. در نتیجه به جای پیش‌روی گام به گام، درجا زده و گام به گام عقب‌نشینی کرده‌اند.

### یکدست شدن حاکمیت

ترساندن مردم از یکدست شدن حاکمیت، موضوعی بود که اصلاح‌طلبان پیش از "انتخابات" و در جریان آن، آن را دستمایه‌ی فعالیت انتخاباتی خویش کردند و پس از انتخابات نیز عده‌ای هم‌چنان به ترسیم دورنمای وحشت مشغول‌اند. <سلطه‌ی کامل نظامی‌ها بر کشور>، <خطر استقرار فاشیسم و از میان رفتن نقش مردم>، <خطر حذف و پاکسازی تمامی مخالفان و منتقدان>... هشدارهای پیش از انتخابات اینان بود. **هدف از این هشدارها البته نه بسیج مردم برای مقابله با این خطرها، بلکه هدف بسیج مردم برای رای دادن به هاشمی رفسنجانی بود.**

پس از "انتخابات" و یکدست شدن حاکمیت نیز اینان با ارزیابی‌های مغشوش و پیش‌بینی‌های سیاه، از آینده‌ی تاریک گفتگو می‌کنند. <تحکیم نظام>، <طولانی شدن عمر آن>، <پیدایش طبقه‌ای جدید>، <شکل‌گیری یک حاکمیت فاشیستی> از جمله‌ی این پیش‌گویی‌هاست. آقای شمس‌الواعظین در پیش‌بینی از آینده و نیروی جدید یا <طبقه‌ی جدید> در مصاحبه با ایسنا می‌گوید: <در واقع این طبقه از شورا‌های محلی به عرصه‌ی سیاسی وارد شد... ساخت‌های سیاسی قدرت تا اطلاع ثانوی در صورتی که عوامل دیگر را دخالت نداهیم تا حدود یک ربع قرن در اختیار این نیروها خواهد بود، تا این طبقه خود را بازتولید و آرام آرام نسل جدید خود را وارد عرصه کند، از این رو زمان می‌برد تا بار دیگر قدرت به گروهی دیگر سپرده شود.>

آیا پیامد یکدست شدن حاکمیت تحقق این سناریوی پر وحشت و یأس‌آور است؟

واقعیت این است که روند حذف و یکدست شدن، پدیداری تازه در جمهوری اسلامی نیست. پدیده‌ی حذف و یکدست کردن هم‌زاد این نظام است. جریان حذف بخشی از حاکمیت و یکدست شدن و سپس تجزیه و تقسیم مجدد، یک روال مستمر در جمهوری اسلامی و یکی از ویژگی‌های آن است. حذف بازرگان و دولت او، حذف بنی‌صدر و کودتای خرداد ۶۰، حذف میرحسین موسوی و نیروهای وابسته به وی و سرانجام حذف اصلاح‌طلبان نمودهای بارز تکرار این روند است. حاکمیت هر بار، پس از حذف یکدست شده است و پس از مدتی کوتاه یا بلند، حاکمیت یکدست دو باره تجزیه و تقسیم شده است. اتفاقاً عمر "حاکمیت یکدست" کنونی به نظر می‌رسد، که کوتاه‌تر از تمام دوره‌های پیشین باشد. حاکمیت یکدست با شتاب، شتابی غیر قابل مقایسه با گذشته، هنوز مستقر نشده در حال تجزیه است. رئیس‌جمهور "اصول‌گرا" در نخستین گام در مجلس "اصول‌گراها" و هماهنگ با وی، با چالش بزرگ روبه‌رو گردید. وزیران پیش‌نهادی رئیس‌جمهور برای ۴ وزارتخانه‌ی مهم، از جمله وزارت نفت که موضوع از موارد اصولی تبلیغات انتخاباتی او بود، با مخالفت اکثریت مجلس روبه‌رو شدند و نتوانستند رای لازم را به دست آورند. دو وزیر دیگر نیز پس از فشارها و تقلب در شمارش آرا موفق شدند با یک اکثریت ضعیف و شکننده رای اعتماد بگیرند.

مسئولیت "قانونی" آن در اختیار آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان قرار داشت و حامیان احمدی‌نژاد و کسانی که او را نامزد کرده بودند، قادر بودند بدون هیچ مانع و مشکلی همه چیز را تعیین و تحمیل کنند، گواه بارز اقتدار کامل این نیروها پیش از "انتخاب" احمدی‌نژاد است و رئیس‌جمهور شدن احمدی‌نژاد و یا هر نامزد دیگر این نیروها نمی‌بایستی چندان غیرمنتظره باشد.

۲- از دیگر ضعف‌های کار نیروها و فعالان سیاسی که در جریان "انتخابات" خود را نشان داد، چگونگی برخورد و نگاه آنها به مطالبات مردم است. برای برانگیختن مردم به مبارزه و مقاومت نمی‌توان به شعارهای کلی بسنده کرد. وجود نارضایتی در مردم به معنای آن نیست که می‌توان با فراخوان عمومی آنها را به مبارزه کشاند. وجود این نارضایتی‌ها هم‌چنین به معنای آن نیست که آنها - به هر دلیلی - پای صندوق‌های رای نخواهند رفت و به نمایندگان نظام حاکم رای نخواهند داد. روی آوردن مردم ناراضی به مبارزه یا خودداری آنها از رفتن به پای صندوق‌های رای مستلزم وجود شرایط و عواملی است که نیروهای سیاسی در ایجاد آن نقشی مهم دارند. پیش‌شرط جلب مردم به مقاومت مطرح ساختن خواست‌ها و مطالبات مشخص آنها، جلب اعتماد آنان در این روند و سازمان دادن آن بر این پایه است.

بررسی اجمالی شعارها، حوزه‌ی فعالیت و مخاطبان غالب نیروهای سیاسی ایران در (درون کشور) در ۸ سال گذشته نشان می‌دهد که: الف- در برنامه و شعارهای آنها، خواست‌ها و مطالبات مشخص مردم محروم جایی چندان نداشته است. ب- این بخش از مردم در حوزه‌ی فعالیت و مخاطبان آنها نیز قرار نداشته‌اند. ج- در جهت سازمان‌دهی آنها و به طور کلی سازمان‌دهی مردم برای مبارزه به منظور تأمین خواست‌ها هیچ گونه اقدام جدی انجام نکرده است و سیاست‌های آنها حتی گاهی در مغایرت با این ضرورت‌ها بوده است.

سیاست و اقدام‌های برخی گروه‌های سیاسی در جریان "انتخابات" به ویژه در دور دوم مصداق بارز این واقعیت است. این گروه‌ها به جای توجه به مسایل مردم و خشم و نارضایتی آنها از فساد مالی، از تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و از غارتگران اموال عمومی و مافیای اقتصادی به حمایت از هاشمی رفسنجانی، یعنی به حمایت از کسی برمی‌خیزند که از دید اکثریت مردم، به ویژه تهیدستان جامعه، نماد فساد مالی، رواج تبعیض‌ها، رانت‌خواری، ثروت‌اندوزی و سلطه‌ی مافیای اقتصادی است.

در غالب نیروهای سیاسی درون کشور خواست‌ها و مطالبات در گفتمان <دموکراسی خواهی> خلاصه می‌شود. البته این امری طبیعی است که در برابر سلطه‌ی یک استبداد دینی خواست دموکراسی و حقوق بشر به یک خواست اساسی جامعه تبدیل گردد. اما محدود کردن مطالبات و نیازها به این خواست طبعاً نمی‌تواند اقشار و نیروهای اجتماعی را بسیج کند. این نگرش یک‌جانبه، از خاستگاه اجتماعی نیروها و فعالان سیاسی نام‌برده (که به طور عمده از روشنفکران و دانشجویان تشکیل شده است) سرچشمه می‌گیرد. دموکراسی‌خواهی در عین حال که یک خواست عمومی است، خواست اساسی و مبرم این نیروهاست. روشنفکران و دانشجویان به اقتضای موقعیت اجتماعی و نیازهای بلاواسطه‌ی خود بیش از هر چیز به فضای باز، به محیط آزاد و به شرایط دموکراتیک برای کار پژوهش و تبادل و پویایی فکر و اندیشه احتیاج دارند. در حالی که اکثریت جامعه بیش از هر چیز در پی تأمین نیازهای مشخص خود، در پی تأمین معیشت، حل مشکلات روزمره‌ی زندگی، مشکلات اقتصادی، کار و غیره است و بیش از همه از بار سنگین این مشکلات، از بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های روزافزون رنج می‌برد و بنابراین بر محور این خواست‌ها است که می‌توان نارضایتی آنها را به مقاومت و مبارزه تبدیل کرد.

شاید بتوان گفت که یکی از نتایج این "انتخابات" برجسته شدن این موضوع و جلب توجه نیروها و فعالان سیاسی به این کمبود بزرگ است. با همه‌ی اهمیت و نقش تهران و شهرهای بزرگ و اقشار متوسط در مبارزه علیه حاکمیت، نباید نادیده گرفت که ایران در تهران و شهرهای بزرگ و اقشار متوسط خلاصه نمی‌شود و مطالبات مردم به حوزه‌ی سیاسی و دموکراسی‌خواهی محدود نیست. اقشار و طبقات مختلف دارای خواست‌ها و منافع گوناگون هستند و آنها را بر اساس

قرار است ساخت‌های سیاسی قدرت تا حدود یک ربع قرن در اختیار آن باشد.!

### پس از یکدست شدن

یکدست شدن، برخلاف آن چه می‌نمایند، نه نشانه‌ی توانایی، بلکه نشانه‌ی ناتوانی است. در صورت توانا بودن نظام به اداره‌ی امور، اصولاً نیازی به حذف بخشی از نیروها و روبه‌رو شدن با مشکلات ناشی از آن نخواهد بود. اما با یکدست کردن نیز، نظام نه توانا که ناتوان‌تر می‌شود، زیرا یکدست کردن یعنی از دست دادن بخشی از نیروهای خود، از دست دادن پایگاه اجتماعی (وابسته به آن نیروها)، مواجه شدن با مقاومت آن نیروها، ناراضی و متزلزل کردن نیروهای میانه‌ی وابسته به نظام و ایجاد و اختلال در مجموعه‌ی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. از سوی دیگر این یکدست شدن چون قادر نیست در برابر سدها و موانع و اختلال‌های ایجاد شده برای مدتی طولانی مقاومت کند، ناگزیر پدیده‌ای گذرا و ناپایدار خواهد بود و سرنوشتی جز تجزیه‌های جدید نخواهد داشت. در بالا به نمونه‌هایی که گویای آغاز روند تجزیه‌ی حاکمیت یکدست است و شتابی که این روند از همان ابتدا به خود گرفت، اشاره شد. اما مشکل حاکمیت یکدست به روند تجزیه‌ی ناشی از مقاومت‌های درونی محدود نمی‌شود. حاکمیت یکدست را علاوه بر این جدال فرساینده، عوامل بازدارنده‌ی دیگر تهدید می‌کنند که فراتر از کشمکش‌ها و درگیری‌های درونی اصول‌گرایان است. در نتیجه تأثیر و عمل کرد مجموعه‌ی این عوامل، نه حاکمیت یکدست می‌تواند عمری طولانی داشته باشد و نه گروه‌های حاکم قادرند سیاست‌های اعلام کرده و ترس‌های تبلیغ شده را عملی سازند. این عوامل بازدارنده کدامند؟

### الف- گروه‌بندی‌های سیاسی

پس از "انتخابات"، در کنار صف‌بندی‌های جدید در میان اصول‌گرایان مجلس، که بلافاصله خود را نشان داد، در میان سایر گروه‌بندی‌های وابسته به نظام نیز اعتراض و مقاومت علیه برنامه‌ی انحصار قدرت در دست مافیای نظامی-امنیتی و علیه نیروهای وابسته به باند حقانیه و حجتیه آغاز گردید. این اعتراض و مقاومت به صورت آرایش قوای جدید در نیروهای وابسته به نظام، در تمام سطوح و در همه‌ی پایگاه‌های ولایت فقیه انعکاس یافت: در مراجع تقلید، در آخوندهای قدرتمند و با نفوذ، در نیروهای نظامی، در مدیران دستگاه‌های اداری، مالی، اقتصادی... در حالی که بیت رهبری، باند حقانیه، انجمن حجتیه، شورای نگهبان و بخشی از فرماندهان سپاه از "انتخاب" احمدی‌نژاد حمایت می‌کردند، در سوی دیگر علاوه بر شکست خوردگان "انتخابات" به ویژه کروی و رفسنجانی، کسانی مانند مهدوی‌کنی، توسلی، صانعی به معترضینی پیوستند و افشاکری‌های آیت‌اله توسلی، موسوی تبریزی، محتشمی و دیگران علیه مدعیان انحصار قدرت شدت یافت. در همان زمان که آقای احمدی‌نژاد به دیدار مصباح یزدی می‌شتابد و با او "میثاق" می‌بندد و سردار جعفری سازماندهی عملیات استشهدی در رییس قرارگاه عاشقان شهادت، از این نظریه‌پرداز خشونت به عنوان دانشمند بزرگ جهان اسلام حضرت آیت‌اله علامه مصباح یزدی نام می‌برد و رهنمودهای او را مبنای کار قرار می‌دهد، آیت‌اله توسلی، که رییس دفتر خمینی بود، مصباح یزدی را به خاطر داشتن تفکر حجتیه به باد حمله می‌گیرد و در افشای او و حجتیه می‌گوید: «آن‌ها دیروز مبارزه را حرام می‌دانستند و امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند.» و آقای هاشمی رفسنجانی نیز سخنان توسلی را تأیید می‌کند. آقای موسوی تبریزی نیز در کنفرانس خبری خانه‌ی احزاب در سوم شهریور خطاب به مصباح یزدی و حجتیه می‌گوید: «مخالفتان دیروز انقلاب، موافقان امروز شده‌اند... این افراد در جنگ هم حاضر نشدند دو دقیقه وقت بگذارند و طلبه‌هایی را که به جبهه می‌رفتند تشویق کنند. آن‌ها یک بار هم علیه رجوی و صدام حرف نزدند، علیه شاه هم حرف نزدند. یکی از تشکیلاتی که این مسئله را دنبال می‌کند انجمن حجتیه است که افرادش را می‌شناسیم و می‌دانیم چه مسایلی را دنبال می‌کند و حالا این‌ها آمده تئوریسین و مدافع انقلاب شده‌اند.»

گروه‌های مختلف اصول‌گرا، هر یک کوشیدند سهمی از کابینه به دست آورند و مهره‌های خود را در آن وارد کنند. وابستگان به حقانیه و نظریه‌پردازان خشونت که عوامل اطلاعات و امنیت و آمران و عاملان ترورها و قتل‌های زنجیره‌ای پایه‌های آنند، وزارت‌خانه‌های کشور، اطلاعات، ارشاد و دفاع را تصاحب کردند. وزارت‌خانه‌های اقتصاد، دارایی، علوم، بازرگانی و صنایع را عناصر وابسته به مؤتلفه و اصول‌گرایانی در اختیار گرفتند که در مجلس توسط محمدرضا باهنر نمایندگی می‌شوند. طرفه این که در جنگ بر سر تقسیم مناصب، آقای احمدی‌نژاد نیز تلاش کرد، چهار تن از همکاران و نزدیکان خود را وارد کابینه کند، اما مجلس هر چهار نفر را رد کرد. این اقدام مجلس که در تمام تاریخ حیات جمهوری اسلامی، حتا در مورد کابینه‌های "ناهماهنگ با مجلس" سابقه نداشته است، اولین قدرت‌نمایی و ضرب شدت نشان دادن اصول‌گرایان ناراضی در برابر رییس‌جمهور بود.

جدال‌ها و رویارویی‌های شدید درون مجلس گواه بارز این واقعیت است که هم در مجلس و هم در مناسبات میان مجلس و قوه‌ی مجریه روند تجزیه‌ی "حاکمیت یکدست" آغاز شده است. شاخص اصلی این حاکمیت نه یکدست بودن بلکه صف‌آرایی‌های جدید، اختلاف نظرهای جدی و تشدید رقابت میان گروه‌بندی‌های مختلف برای سهم ماندن یا سهم شدن در قدرت و جنگ بر سر تقسیم امتیازها است.

گفتگوهای مجلس نشان می‌دهد که در میان اصول‌گرایان حاکم علاوه بر جنگ قدرت، هم در زمینه‌ی استراتژی و هم در برخورد به برنامه‌ها و سیاست‌ها دیدگاه‌هایی کاملاً متفاوت وجود دارد و سیاست یک جانبه‌ی ترور و خشونت و تحمیل ارزش‌های کهنه که حامیان اصلی احمدی‌نژاد در پی آنند، به نظر بخشی از آنان نابخردانه و ناممکن است و به همین دلیل از آن حمایت نمی‌کنند. الیاس نادران نماینده‌ی اصول‌گرا و سخنگوی پیشین سپاه پاسداران در مخالفت با پور محمدی وزیر کشور پیش‌نهادی می‌گوید: «انتصاب یک عنصر اطلاعاتی در رأس وزارت کشور موضع ما را در مهم‌ترین چالش بین‌المللی یعنی بحث فن‌آوری هسته‌ای تضعیف و اتهامات علیه ما را بیش‌تر خواهد کرد. تصور کنید روابط ما با کشورهایی که در آن جا پرونده‌هایی علیه ما دارند، به شکلی باشد که وزیر کشور وقتی به این کشورها می‌رود، به این بهانه وی را دستگیر کنند.» به بیان دیگر او می‌گوید چون پورمحمدی در سازمان‌دهی ترور شرکت و مسئولیت داشته است، قرار گرفتن او در رأس وزارت کشور به زیان نظام است. نماینده‌ی دیگر در مخالفت خود با انتصاب این وزیر می‌گوید: برداشت وزیر پیش‌نهادی «از حقوق شهروندی برداشتی یک سویه و از دیدگاه امنیتی است» و از وزارت‌خانه‌ی می‌آید که «فقدان سازوکار نظارت» ویژگی آن است. «این‌ها عادت کرده‌اند که نبینند و نشنوند و یا دیگران را وادار کنند که نبینند و نشنوند، در حالی که وزیر کشور باید فهم عمیق از حقوق شهروندی داشته باشد.»

جالب این که نمایندگان «اصول‌گرای مخالف»، از طرف «اصول‌گرایان موافق» تهدید می‌شوند. الیاس نادران که خود دورانی سخنگوی سپاه پاسداران بوده است، می‌گوید: «مراجعاتی مکرر به بنده برای انصراف از مخالفت شده است که غیر طبیعی است... یکی از برادران در لفافه‌ی شوخی مرا تهدید کرد که اگر مخالفت کنی، فلان خواهیم کرد.» مخالفان نیز موافقان را متهم می‌کنند که در ازای دادن رای موافق رشوه گرفته‌اند. احمد ناطق‌نوری در حین دفاع از وزیر پیش‌نهادی گفت: «نمایندگانی به بنده یادداشتی داده و روی آن نوشته، چقدر پول گرفتی که از وزیر نفت دفاع می‌کنی؟» این‌ها نمونه‌هایی است از موارد متعدد صف‌بندی‌ها و چالش بزرگ در میان اصول‌گرایان که قرار بود و یا تصور می‌شد با «کابینه‌ی اصول‌گرا» هماهنگی کامل داشته باشند و به اتفاق پایه‌های حاکمیت یکدست را استوار کنند. دومین حادثه‌ی مهم و تجلی بزرگ رقابت، پس از تشکیل کابینه، انتخاب شهردار تهران بود. در این عرصه نیز به رغم تلاش پر دامنه‌ی احمدی‌نژاد و حامیان و یاران او برای انتخاب شهردار تهران از میان همکاران احمدی‌نژاد، سرانجام قالیباف، رقیب او در انتخابات ریاست جمهوری شهردار تهران شد و از این طریق ضربه‌ای دیگر بر رییس‌جمهور «طبقه‌ی جدید» و مظهر حاکمیت یکدست و مقتدر وارد شد، «طبقه‌ی جدید» و حاکمیتی که طبق پیش‌بینی شمس‌الواعظین‌ها

بارها بر «کوتاه کردن دست مافیای قدرت و قبيله از نفت» تأکید می‌کرد.

اما این گونه خط و نشان کشیدن‌ها، یا تهدیدی میان تهی است و یا نشان ناآگاهی کامل نسبت به سازوکارهای مدیریت و اداری دستگاه‌های اداری، مالی و اقتصادی است. نتیجه‌ی برکناری دو هزار نفر از مدیران، جایگزینی جدید در ۵۰۰ اداره‌ی کل... و گماردن مدیران دست‌چندم و ناتوان و بی‌تجربیه‌ی وابسته به این مافیا به جای آن‌ها به «چالش از سوی زخم خوردگان» یعنی به تشدید تنش در میان گروه‌های وابسته به نظام محدود نخواهد بود. این گونه تغییرات، به ویژه با توجه به سیستم مافیایی حاکم بر غالب دستگاه‌ها و شبکه‌ی ارتباطی از بالا تا پایین آن، به معنای از هم گسیختگی دستگاه اداری و زمین‌گیر کردن حکومت، وزارت‌خانه‌ها و دواير آن و از هم پاشیدن مؤسسات اقتصادی و مالی است. کناره‌گیری برخی مدیران، احساس ناامنی و شرایط روانی ناشی از شعارهای وابستگان به احمدی‌نژاد هم اکنون نتایج خود را به صورت رکود اقتصادی، سقوط بازار بورس و انتقال سرمایه به خارج (به ویژه به امارات متحده‌ی عربی) آشکار ساخته است.

حتا اگر فرض کنیم تحمیل‌کنندگان احمدی‌نژاد واقعاً بخواهند شعارها و برنامه‌های قبل و بعد از «انتخابات» خود را اجرا کنند باز هم نباید فراموش کرد که به صرف تمایل و اراده نمی‌توان برنامه‌های نشدنی و ناممکن را تحمیل کرد. **حدود عمل و مرزهای تغییر را شرایط موجود، زمینه‌ها و امکانات واقعی معین می‌کند نه تمایل و اراده‌ی افراد و گروه‌ها.** هم اکنون در آغاز کار کابینه‌ی احمدی‌نژاد، و با وجود نمایش قدرت، مسئله‌ی فقدان مدیریت و توانایی و تجربه، در سفر احمدی‌نژاد به نیویورک پیامدهای خود را به صورت منفرد کردن ایران در سازمان ملل نشان داد. احمدی‌نژاد و هیأت همراه او به خاطر ضعف و ناتوانی از سوی مخالفان و منتقدان مورد حمله قرار گرفت و بار دیگر بر اهمیت مدیران کارآمد و با درایت تأکید شد.

آن چه می‌توان پیش‌بینی کرد، عقب‌نشینی ناگزیر حاکمیت یکدست در برابر ضرورت‌ها است. امروز در جمهوری اسلامی، به اقتضای شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نیازهای ناشی از گردش دستگاه‌ها و ادامه‌ی حیات نظام، قدرت تعیین‌کننده اراده‌ی فرماندهان سپاه و کادرهای امنیتی و روحانیت قرون وسطایی حامی آن‌ها، بلکه منطق گردش چرخ اداری و اقتصادی دولت و جامعه، مدیران و اداره‌کنندگان دستگاه‌های اداری و سیاسی، صاحبان سرمایه و مؤسسات تجاری و اقتصادی و نیازهای آن‌ها است. حاکمیت از یک سو در زیر فشار این عوامل و از سوی دیگر مقاومت اجتناب‌ناپذیر زنان، جوانان و اقشار و طبقات اجتماعی مختلف، توان بازگشت به عقب، بازگشت به دوران مرده را نخواهد داشت.

ج- مطالبات مردم حکومت احمدی‌نژاد و حامیان او در برابر مردم و مطالباتشان با دو مشکل بزرگ روبه‌رو هستند.

مشکل اول با اقشار و نیروهای اجتماعی پیش‌رفته است که بر آزادی و حقوق بشر و مطالبات خود هم در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی و هم در زمینه‌ی اقتصادی-معیشتی پای می‌فشردند و در پیشاپیش آن‌ها زنان، دانشجویان، روشنفکران آزادی‌خواه و کارگران آگاه قرار دارند. این نیروها که طی سالیان طولانی، به ویژه در ۸ سال گذشته، در مصاف‌های گوناگون با نظام، آزمون‌هایی متعدد از سر گذرانده‌اند و بعضاً دستاوردهایی داشته‌اند، بی‌تردید تسلیم ارزش‌هایی که نه گروه احمدی‌نژاد می‌خواهد به آن‌ها تحمیل کند، نخواهند شد. احمدی‌نژاد با شعارهای کهنه‌ی نسل مرده نه قادر است به نیازهای آن‌ها پاسخ دهد و نه می‌تواند ایستادگی ناشی از حقوق طبیعی آن‌ها را در هم شکند. این ایستادگی در صورتی که پیگیرانه ادامه یابد، با توجه به سایر عوامل و زمینه‌های پیش گفته قادر است از تحمیل فضای بسته‌ی مورد نظر مافیای نظامی-امنیتی جلوگیری کند و حتا به دستاوردهایی فراتر از آن نایل آید.

مشکل دوم حکومت احمدی‌نژاد با اقشار محروم و زحمتکش، به ویژه با آن‌هایی است که به خاطر شعارها و وعده‌های او به امید تأمین «عدالت اجتماعی» به او رای داده‌اند. این امر که احمدی‌نژاد و حکومت او نمی‌توانند به وعده‌ها عمل کنند و به خواست‌های این بخش از جامعه

حمله‌ها و افشاگری‌هایی از این گونه که گواه شدت درگیری‌ها است، به طور روزمره جریان دارد. هاشمی رفسنجانی که پس از «انتخابات» تا مدت‌ها چهره‌ای شکست خورده و درمانده داشت، دو باره به طور فعال وارد میدان شد. او از احمدی‌نژاد انتقاد می‌کند و به وی پند و هشدار می‌دهد که باید «رفتار عاقلانه و دیپلماسی فعال» را در پیش گیرد. او خطاب به رییس‌جمهور می‌گوید: «ما نیاز به دیپلماسی داریم و نه شعار» و در نماز جمعه خطاب به پاسداران می‌گوید: «نباید اجازه داد چند نفر انحصارطلب و سودجو میراث خیل عظیم پاسداران را مصادره کنند». حتا مشکینی رییس مجلس خبرگان ناخشنودی خود را از وضع ایجاد شده بیان می‌کند و در اجلاس ۱۵ شهریور این مجلس «تلقای برخی مطالب خلاف شرع و قانون علیه برخی کاندیداها و صرف هزینه‌های مالی خارج از شرع و وقوع برخی کارهای غیرشرعی» از طرف برندگان «انتخابات» را محکوم می‌کند. در جدال میان گروه‌های معترض و مخالف با مافیای حامی احمدی‌نژاد، از جمله مسایل مطروحه، مبانی فکری و دیدگاه‌های این مافیا است که منتقدان درون نظام آن را «تجحر و واپس‌گرایی» می‌نامند. این موضوع پس از «انتخابات» به عنوان خطری که کشور را تهدید می‌کند یکی از حربه‌های افشاگری علیه این مافیا شد. حجت‌الاسلام ایازی، عضو مجمع مدرسین و محققین حوزه‌ی علمیه قم در رابطه با این خطر در ۱۲ شهریور خاطر نشان ساخت که: «مهم‌ترین رسالت روشنفکران دینی در شرایط فعلی مبارزه با تجحر و خرافه... است». و شیخ عطار مدیر عامل همشهری در گفتگو با جبرگزارای ایلنا در ۱۳ شهریور می‌گوید: «عده‌ای تلاش می‌کنند با تفسیر خاص خود از اسلام، نوعی اسلام سطحی، خشن و مطابق منافع شخصی خود را به جامعه القا کنند». با تکرار خطر تجحر، حتا «رهبر» نیز ناگزیر می‌شود علیه تجحر و واپس‌گرایی سخن بگوید. آن چه مسلم است حاکمیت یکدست نمی‌تواند فشار بزرگ این گروه‌ها را - به دلیل نفوذ و قدرت آن‌ها در نظام و در حفظ نظام- نادیده بگیرد و باید خواست‌ها و منافع آن‌ها را مورد توجه قرار دهد. به ویژه این که ساختار جمهوری اسلامی از همان آغاز به گونه‌ای بوده است که علاوه بر ولی فقیه، ولی فقیه‌های کوچک نیز در سراسر کشور، در هر شهر و استان، با عمل‌کردهای متناسب با منافع خود و دسته‌هایشان، حکومت کرده‌اند و هم‌چنان صاحب نفوذاند و با نیروهای فوق در پیوندند. هیچ یک از گروه‌بندی‌های اشاره شده و هیچ یک از ولی فقیه‌های کوچک و شبکه‌ی پیچیده‌ی مرتبط با آن‌ها، امتیازهایی را که طی سال‌ها به چنگ آورده‌اند، به سادگی از دست نخواهند داد. به عبارت دیگر انحصار قدرت توسط یک یا چند گروه و دیکته کردن سیاست‌ها و راهبردهای کلی به دیگران و استقرار دیکتاتوری یک‌گرایش خاص نمی‌تواند قابل دوام باشد و شیخ ترسی که برخی گروه‌های سیاسی و وابستگان به اصلاح‌طلب‌ها به گردش در آورده بودند، فاقد زمینه‌ی واقعی است. اولین نمود برجسته‌ی عقب‌نشینی حاکمیت یکدست، تفویض اختیار نظارت بر سه قوه به مجمع تشخیص مصلحت و هاشمی رفسنجانی است. دادن قدرت به هاشمی رفسنجانی، پس از شکست در «انتخابات» نشان نیاز «رهبری» و نظام به این گروه‌ها و نشان ترس «رهبر» از تمرکز قدرت در دست بخشی معین است.

ب- دستگاه اداری، اقتصادی و مالی از فردای «انتخاب» احمدی‌نژاد، جریان‌های وابسته به او ضمن حمله به تبعیض‌ها و فساد اداری، از ضرورت پاکسازی گسترده و برکناری مدیران دستگاه‌های اداری و حتا تغییر در سپاه پاسداران سخن گفتند. صفار هرندی وزیر ارشاد کنونی چند هفته پس از رییس‌جمهور شدن احمدی‌نژاد در نشست «مجمع عمومی نمایندگان جامعه‌ی اسلامی دانشجویان» از لزوم تغییر ۲ هزار نفر مدیران سخن گفت و تأکید کرد که: «دولت آینده نمی‌تواند با افراد ناسالم کار کند. بنابراین تغییر حدود دو هزار نفر از مدیران طبیعتاً دولت را با چالش‌هایی از سوی زخم خوردگان مواجه خواهد کرد.» یاران دیگر صفار هرندی و احمدی‌نژاد از لزوم «تجدید نظر اساسی در پست‌های کلیدی در دولت جدید»، لزوم «جایگزینی‌ها در ۵۰۰ اداره‌ی کل و در تمامی استان‌داری‌ها» و... سخن گفتند. احمدی‌نژاد نیز در شعارهای انتخاباتی

شما فکر می‌کنید بینش و فرهنگ سیاسی این احزاب و سازمان‌ها اگر در راس یک قدرت دولتی قرار گیرد استبداد دیگری را نمی‌پروراند، دعوا سر لحاف ملا نیست!

به نظر من فرد متعلق به اپوزیسیون یک نظام استبدادی کسی است که نظر و عملش باز تولید کننده‌ی استبداد و دیکتاتوری نباشد. غیر از این شعارست فریبکارانه. کسی که امروز از موضع اپوزیسیون رژیم ایران اعلام می‌کند، ۲۷ میلیون در انتخابات شرکت کردند و آقای احمدی‌نژاد ۱۷ میلیون رأی آورده است، در واقع همان نظری را اعلام می‌کند که جمهوری اسلامی ماه‌ها برای آن تدارک دیده بود.

البته لازم به ذکر است که، طولانی شدن تبعید این عزیزان در خارج از کشور در این گونه اظهارنظرها بی‌تأثیر نیست.

از طرف دیگر کسانی دیگر با این که به تقلب‌ها فراوان اشاره می‌کنند، ولی باز به نتیجه‌ی انتخابات یعنی "انتخاب" آقای احمدی‌نژاد از طرف مردم صحنه می‌گذارند.

متأسفانه این تحلیل‌ها که به تقلید از سیاست‌مداران اروپایی صورت می‌گیرد، ناشی از این است که عمل کردها و روابط حاکم بر دستگاه دولتی در ایران را در مقایسه با دولت‌های مدرن اروپایی یکی می‌انگارند و همه چیز را یک کاسه می‌کنند و جمهوری اسلامی را با سوتیس یکی می‌پندارند! و تحلیل انتخابات را بر اساس آمار اعلام شده "شورای نگهبان" و "ستاد انتخابات" بنا می‌کنند.

جالب توجه است در شرایطی که در یکی از اعلام‌های همین ستاد انتخابات آقای احمدی‌نژاد بعد از خواندن ۱ میلیون رأی از سراسر کشور، ۱۶٪ کل آرا را با تمام تقلب‌ها و با احتساب ضریب مصلحت نظام (۱) کسب کرده بود و کروی با ۲۱،۵٪ اول بود. ادامه‌ی رأی خوانی به روالی دیگری ادامه می‌یابد، و در پایان انتخابات احمدی‌نژاد به عنوان نفر دوم از صندوق بیرون می‌آید، و کروی سوم می‌شود.

جالب توجه است که در این انتخابات ۷ نفر به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری صلاحیتشان از طرف شورای نگهبان تأیید شد، که در هیچ دوره‌ی سابقه نداشته است.

همان طور که کروی هم فهمیده بود از او و بسیاری دیگر از کاندیداها فقط برای داغ کردن تنور انتخابات استفاده کردند تا مردم را به پای صندوق‌های رأی بکشانند.

ولی برای خیلی‌ها در این انتخابات، مشکل‌گشا مهر ستاد انتخابات در شناسنامه‌هاشان بود، تا مسایل سیاسی! کسانی که فکر می‌کنند مردم فریب شعارهای دفاع از فقرای احمدی‌نژاد را خوردند، در واقع در گسترش تبلیغات فریبکارانه‌ی رژیم ناخواسته شرکت کرده‌اند.

بسیاری سعی کردند همراه با رژیم در این فریب که شرکت مردم تعیین کننده‌ی وضعیت سیاسی آینده‌ی مملکت است شریک شوند، و برای بالا بردن رأی‌های هاشمی رفسنجانی فراخوان شرکت در انتخابات را به بهانه‌ی حضور شبه فاشیسم تبلیغ کردند.

در ایران کسی احمدی‌نژاد را نمی‌شناخت، ولی انتصاب او از طرف رهبری، توهین به شعور یک ملت بود. پروژه اعمال شده‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، پایمال کردن آزادی‌های انسانی و تلاش برای اراده‌ی یک فرد بر جامعه است. احمدی‌نژاد بیان آن چهره‌ای از نظام است که سنبل آدم ربایی، شکنجه، ترور، اعدام، و دشمنی با دموکراسی و آزادی است.

رژیم جمهوری اسلامی خوب می‌داند که جایگاهی در میان مردم ندارد، ولی این را هم می‌داند که مردم در شرایطی نیستند که خطری جدی برایش ایجاد کنند. نه تشکلهایی پر قدرت و نه چشم‌اندازی امیدوارکننده از حکومت آینده در نظر مردم امید به تغییر به وجود می‌آورد.

اکثریت جامعه نیز در این انتخابات به طیف‌های مختلف کاندیداها از صافی شورای نگهبان رد شده نه گفتند، و تن به این بازی مسخره ندادند. ولی این به آن معنا نیست که مردم در اعتقاد به یک تغییر انقلابی گامی بردارند، بر عکس حرکت اخیر نشان داد که مردم درست در جهت منافع بلاواسطه‌ی خود گام برداشتند. در واقع امید به تغییر شرایط از طریق شرکت در انتخاباتی که شورای نگهبان کاندیداها را قبلاً دست چین کرده باشد، وجود ندارد. اگر روزی (دوم خرداد) روزنه‌ی امیدی برای مردم بود، امروز خیابانی بن‌بست نیست، تغییر شرایط از درون توهمی بیش نبود و حرکت سیاسی دوم خرداد تلاشی بود که نمی‌توانست به ثمر بنشیند. حرکت مردم در انتخابات شوراها و مجلس نشان داد که انگیزه‌های برای

پاسخ دهند، نیاز به پیش‌گویی ندارد. یک استنتاج ساده و منطقی از ظرفیت نظام و ترکیب نیروهای حاکم این را به روشنی نشان می‌دهد. نظام پر فساد مبتنی بر حیف و میل اموال و ثروت عمومی و مدیریت ناتوان و ناکارآمد، با اقتصاد بیمار، بوروکراسی حاکم بر دستگاه‌های اقتصادی و سیستم بانکی و با تمرکز سرمایه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی در نهادهای خارج از کنترل چگونگی و با کدام استراتژی و سیاست می‌خواهد مشکل مردم را حل کند و «عدالت اجتماعی» مستقر سازد؟ مافیای حامی احمدی‌نژاد که خود هم اکنون با نفوذ در بنادر و امور آن، در اسکله‌ها، فرودگاه‌ها و بنیادهای مختلف و میلیاردها دلار درآمد از قاچاق و معاملات تجاری یک قدرت مالی بزرگ و یکی از عوامل اوضاع کنونی است چگونه می‌خواهد «عدالت اجتماعی» مستقر سازد؟ نظامی که به طور روزمره سرمایه‌ها را فرار می‌دهد و عامل مهاجرت سالانه‌ی ۱۵۰ هزار نفر از جوانان تحصیل کرده به خارج است با کدام تدبیر می‌خواهد این مشکلات را حل کند؟ نظامی که خود عامل تولید و بازتولید رانت‌خواری و تبعیض است و طبق پیش‌بینی بانک مرکزی آن، میزان تورم در سال آینده ۲۵ درصد خواهد بود و هر روز گروه‌هایی بیش‌تر از جامعه را به زیر خط فقر می‌برد چگونه می‌خواهد به این ناهنجاری پایان دهد؟ چگونه می‌خواهد تبعیض‌ها و نابرابری‌ها در عرصه‌های مختلف، تبعیض‌ها و نابرابری جنسی، نابرابری در بهره‌مندی از امکانات - از جمله امکانات آموزشی - نابرابری در بازار کار و دسترسی به شغل را از بین ببرد؟ چگونه می‌خواهد به مشکل میزان پایین درآمد طبقات زحمتکش، درصد بالای بی‌کاری، مشکل اشتغال و فقدان آینده‌ی روشن برای جوانان، مشکل فقر، تن‌فروشی و اعتیاد روزافزون و... پاسخ دهد؟

البته می‌توان تصور کرد که حکومت بتواند یا بخواهد با صرف بخشی کوچک از درآمد نفت تا حدی هزینه‌های آموزش و بهداشت را برای قشرهای تنگدست پایین آورد، دست‌مزدها را بالا برد و از افزایش بهای پاره‌ای کالاها، مصرفی و خدمات جلوگیری کند. اما اقدامات و تدابیری گذرا و ناچیز از این نوع با حل مشکلات مردم محروم و زحمتکش جامعه فرسنگ‌ها فاصله دارد.

حاکمیت یک‌دست علاوه بر عوامل بازدارنده و مشکلاتی که در بالا به آن‌ها اشاره شد با چالش بزرگ دیگری در عرصه‌ی جهانی نیز روبه‌رو است. این چالش و فشار جامعه‌ی جهانی نیز عاملی دیگر است در محدود کردن دامنه‌ی خودسری‌های آن.

بر خلاف "حاکمیت دو گانه" ۸ سال گذشته که خاتمی خود را بی‌اختیار و تدارکاتچی اعلام می‌کرد، حاکمیت یک‌دست و احمدی‌نژاد نماینده‌ی آن باید به طور مستقیم پاسخگوی مردم باشند و مسئولیت عدم انجام وعده‌ها و شعارها مستقیماً متوجه‌ی این حکومت و کل حاکمیت است. کسانی که به احمدی‌نژاد رأی داده‌اند از او انتظار انجام وعده‌ها را دارند. با عدم انجام این وعده‌ها، گسترش مقاومت در برابر حاکمیت، در صفوف این رأی دهندگان امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. به طور خلاصه «انتخاب احمدی‌نژاد» نه آغاز روند بازگشت به گذشته و تحمیل ارزش‌های کهنه است و نه عامل ایجاد تغییرات بزرگ در سیاست و رویکردهای جمهوری اسلامی و استقرار فضای بسته در جامعه است. «انتخاب» احمدی‌نژاد بر خلاف ارزیابی‌های سطحی و یأس‌آلود حتا می‌تواند زمینه و بستری مناسب برای گسترش مبارزه باشد و نیروها و فعالان سیاسی آزادی‌خواه در صورت اتخاذ سیاست درست و سنجیده می‌توانند از آن بهره‌گیرند.

#### پرده‌ی آخر...

<تحریم> (متأسفانه کلمه‌ای بهتر به جای تحریم نداریم) انتخابات سال‌هاست که از طرف اپوزیسیون مطرح می‌شود، تا کنون ده‌ها انتخابات در کشور برگزار شده و اپوزیسیون آن را «تحریم» کرده است. بنابراین نه آمار اعلام شده شرکت مردم در انتخابات را می‌توان به حساب رژیم گذاشت، و نه آمار کسانی که رأی ندادند را به حساب اپوزیسیون (کدام اپوزیسیون!).

به راستی اپوزیسیون چه کسانی هستند؟ سلطنت طلب‌ها، مجاهدین، حزب کمونیست کارگری یا این سازمان‌های چپ‌لینی...؟

دوره دوم ریاست جمهوری اش و بدتر بعد از تغییر ترکیب هفتمین دورهی نمایندگان مجلس شورای اسلامی.

به هر حال شرایط این دوران باعث شده بود که، جناح بنیادگرایان بیت "رهبری" برای حفظ موقعیت خود قوانین اساسی و قضایی کشور را به کرار در سراسر کشور نقض کند و انواع و اقسام دواير غير قانونی را برای کنترل جامعه به کار گیرد.

باری از یک طرف روزنامه‌ها و دگراندیشان خودی و غیرخودی در داخل اقدام به افشای جناح آزادی‌ستیز و آدم‌کش حاکم کرده بودند، و از طرف دیگر از خارج گروه‌های طرفدار حقوق بشر، روزنامه نگاران بدون مرز، و دولت‌های اروپایی آن‌ها را تحت فشار تبلیغاتی مجبور به پذیرش بعضی حقوق ابتدایی انسانی کردند. در شکاف ایجاد شده میان دولتیان و غیردولتیان، مردم سعی کردند که فضای جامعه را هم از لحاظ سیاسی هم از لحاظ فرهنگی بازتر کنند. جنبش زنان، جنبش دانشجویی، کارگری، نویسندگان، روزنامه نگاران و... شکل گرفتند و نطفه‌های مقاومت‌های مدنی بسته شد، و امروز نیز ادامه دارند.

در همین دوران چند بار از طرف بعضی از اصلاح‌طلبان رادیکال و یا از طرف دانشجویان فرماندوم به عنوان یک راه حل، برای محکوم کردن جناح طرفدار ولی فقیه و دور زدن آن مطرح شد، ولی در حد شعار باقی ماند. و باز در این دوران با تلاش دانشجویان و به خصوص اکبر گنجی سیاه‌ای از اعمال پلید سردمداران رژیم افشا شد، و نور بر تاریکخانه‌های سری آن‌ها افکند، و دست سران نظام را در بسیاری از ترورهای روشنفکران در داخل و خارج گشود. با دستگیری او از تحرکات قبلیش کاسته شد ولی دست از پا ننشست و مانیفست‌های یک و دو جمهوری خواهی را منتشر کرد.

با وجود این که مستقیماً از طرف دستگاه ولایت بر بسیاری از ناحقی‌ها تأکید می‌شد ولی اصلاح‌طلبان نمی‌خواستند به ریشه بزنند و مسئله تغییر قانون اساسی را مطرح کنند. با این که بر مردم مسلم بود که:

۱- "رهبری نظام" در جریان تمامی قتل‌هایی که در داخل و خارج انجام می‌شده قرار داشته است.

۲- و سرکوب آزادی‌ها، دستگیری روزنامه‌نگاران و دگراندیشان توسط قوهی قضاییه و نیروهای انتظامی، یعنی ارگان‌های تحت "رهبری ولی فقیه" می‌باشند.

۳- پا فشاری بر قوانین ضد زن، در قانون اساسی و قضایی در سایهی پشتیبانی "رهبری" صورت می‌گیرد.

۴- شکنجه و ضرب و شتم زندانیان، اعدام جوانان زیر هجده سال و سنگسار زنان به جرم زنا، همه و همه مورد تأیید "رهبری" نظام است.

دوران هشت ساله‌ی درگیری‌های سیاسی میان اصلاح‌طلبان و جناح‌های طرفدار رهبری پرده از بسیاری دغلکاری‌ها و سیاه بازی‌های باند ولی فقیه برداشت، و چهره‌ی اصلی و جایگاه سیاسی آنان و هوداران‌شان را در حوادث مختلف آشکار داد.

به هر حال عدم شرکت فعال مردم در انتخابات شوراها و مجلس و هم‌چنین عدم استقبال از کاندیداهای اصلاح‌طلبان بیان آن بود، که انگیزه‌ی مردم از انتخاب خاتمی در جا زدن در چارچوبه‌ی نظام جمهوری اسلامی نبود، عبور از آن بود.

یکی از موارد انتصاب احمدی‌نژاد نتیجه‌ی این شرایط، و بر پایه یأس و دل‌سردی مردم از انتخابات سیاسی و نتایج مایوس‌کننده‌ی آن است. عدم شرکت و بی‌اعتنایی مردم به مسایل سیاسی، ممکن است در کوتاه مدت به نفع رژیم تمام شود، ولی در دراز مدت به نیروی مخالف آن تبدیل خواهد شد.

باری، با توجه به این که سرکوب‌ها و ممانعت‌های جناح ولی فقیه در مقابل تلاش اصلاح‌طلبان دولتی قدرتی برتر داشت، ولی به هر حال تنش‌های موجود باعث بالا رفتن سطح آگاهی مردم، و گشوده شدن سر فصل‌هایی جدید در مبارزات آن‌ها شد.

کم‌رنگ شدن تعصبات مذهبی و شکسته شدن تابوهای دینی - سنتی در میان مردم هر چند در جهتی مثبت جریان ندارد ولی شرط باز شدن جامعه از خرافات، گذار از مرزهای ایده‌های شرعی - الهی و وارد شدن به مرزهای تمقل و مدرنیته است. با این که جمهوری اسلامی مجبور به این تمکین تاریخی شده است، ولی روابط مترقی و آگاهانه در نفی این سنت‌ها و روابط عقب‌مانده‌ی زندگی هنوز شکل نگرفته‌اند، و روابط

شرکت وجود نداشته است، و دخیل بستن به این "امام زاده" اشتباه بوده است، و به آن امید نتوان بست. نتیجه‌ای که از این "انتخابات" گرفته می‌شود، این است که رأی مردم فقط می‌تواند با توجه به صلاح‌دید "ولی فقیه" در اوضاع سیاسی کشور نقش آفرین باشد.

برای این که به تحلیلی نزدیک‌تر به جامعه‌مان دست یابیم، به نظر من باید شناختی صحیح از جمهوری اسلامی و فریب کاری‌های این رژیم، و ماهیت پلید سردمداران آن داشته باشیم. همه‌ی اطلاعات را نمی‌توان از لابلای روزنامه‌ها و اخبار رسیده کسب کرد، باید با جمهوری اسلامی زندگی کرده باشیم تا به بسیاری از حیل‌هایی که برای فریب و تتمیع مردم انجام می‌گیرد، پی ببریم. برای جمهوری اسلامی حفظ نظام بالاتر از هر چیز دیگری است، حتا به قیمت جان هزاران انسان!

حضور آقای احمدی‌نژاد در جهت یک استراتژی جدید "دستگاه رهبری" جمهوری اسلامی است، نه به طور تصادفی و غیرمترقبه و یا نتیجه‌ی یک رقابت انتخاباتی خوب و سالم! این نکته‌ای است که متأسفانه به آن توجه‌ای نمی‌شود.

بعد از در واقع انتصاب احمدی‌نژاد و بازی انتخابات این سؤال در ذهن هر کس مطرح می‌شود که چرا "ولی فقیه" و بنیادگرایان در صحنه‌ی سیاسی ایران این چنین صریح و شفاف اعمال نظر می‌کنند. در صورتی که وجود رئیس جمهوری مانند رفسنجانی به عوض احمدی‌نژاد می‌توانست هم در سیاست داخلی، و هم در سیاست خارجی بر ایجاد توهم و پراکندگی مبارزات سیاسی اپوزیسیون از یک سو و حمایت اروپاییان از سوی دیگر هنوز نقش ایفا کند، بر عمر نظام بیفزاید و از انسجام و هماهنگی مخالفان خود بکاهد. به نظر من وجود عوامل زیادی باعث شده که جناح اقتدارگر یا جناح حاکم بر نظر و عقیده خود پافشاری و اعمال قدرت کند. من به چند عامل مهم داخلی، و خارجی اشاره می‌کنم.

## عوامل داخلی:

### ۱- شکست سیاست اصلاح طلبان و سرخوردگی مردم از دخالت گری سیاسی

اصلاح طلبان به دلیل محدود شدن در چارچوبه‌ی قانون اساسی، حول یک دایره در چرخش بودند، عده‌ای نمی‌خواستند و عده‌ای دیگر شجاعت و انگیزه‌های قوی برای گریز از این مرکز نداشتند. بر این اساس بعد از رسیدن به بن بست‌های اساسی در این حرکت به عوض طرح تغییر قانون اساسی به یک شعار عمومی در جامعه، به "احکام حکومتی رهبر" تمکین کردند و رفته رفته از شعارهای اولیه دور شدند. سکوت خاتمی در جنایات کوی دانشگاه، بستن روزنامه‌ها، دستگیری و زندانی کردن روزنامه نگاران، ضرب و شتم سخنرانان و مردم در میتینگ‌ها و سخنرانی‌ها، شکنجه و آزار زندانیان و همه و همه باعث شد حساسی را که مردم برای خاتمی باز کرده بودند، ببندند و برای اصلاح طلبان دیگر تره خرد نکنند.

دوران ریاست جمهوری خاتمی، غیر از گام اول افشای قتل‌های زنجیره‌ای، حرکت سیاسی جدی در جهت افشای گردانندگان اصلی ترورها صورت نگرفت. لازم به گفتن نیست که این دوران دست‌آوردهای خاص خود را داشته است. ولی یکی از جنبه‌های منفی این دوران و مهم‌ترین آن سرخوردگی مردم از اصلاح طلبان و عدم اعتماد به رهبران و سیاستمداران درون این طیف بود.

به دنبال آن رفته رفته شاهد کناره‌گیری مردم از دخالت‌گری‌های سیاسی، به خصوص در انتخابات شوراها و مجلس شورای اسلامی بودیم. این حرکت مردم نشان از تجربه‌ی انتخاب مایوس‌کننده‌ی خاتمی در شرایط سیاسی ایران بود، که به دنبال خود این یقین را در مردم ایجاد کرد که اصلاح‌طلبان حریف باند "رهبری" نیستند و جنگ و دعوا نتیجه‌ای ندارد. نه جلوی فساد در جامعه گرفته می‌شود، نه جلوی سودجویی و چپاول آقاها و آقازاده‌ها و نه جلوی زورگویی و بگیری و ببند روشنفکران و دگراندیشان. خانه از پای بست ویران است، با چانه زنی کاری انجام نخواهد شد!

متأسفانه خاتمی آن شجاعت گنجی را در دفاع از حقوق مردم و افشای عوامل سرکوب و آزادی‌ستیز نداشت. به خصوص بعد از انتخابات

روشن است که پافشاری جمهوری اسلامی در این راستا تلاش برای تثبیت هر چه بیشتر نظام خود است، باز شاهد آنیم که عده‌ای چه در داخل و چه در خارج در این جهت با جمهوری اسلامی هم‌نظر می‌شوند، و از حق داشتن سلاح اتمی توسط جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند.

آن چه افشاکری‌های سیاسی حول و حوش این مسئله را کم‌رنگ می‌کند، و توان و قدرت اپوزیسیون را می‌گیرد، هم‌نظری بخشی از اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج با سردمداران نظام در این جهت است.

اپوزیسیون آزادی‌خواه و صلح‌دوست جمهوری اسلامی امروز باید در کنار مخالفت با هر سلاح مخرب و کشتار جمعی در ایران و جهان باشد. نقض حقوق بشر را افشا و بر حذف قوانین ضد حقوق زنان و سرکوب دگراندیشان در ایران نیز تأکید کند.

### عوامل خارجی

منظور از طرح عوامل خارجی بیان مجموعه برنامه‌ها و اعمالی است که در واقع توسط کشورهای آمریکا و اروپا از طریق اتحادهای سیاسی، امنیتی، و اقتصادی در جهت مبارزه با نفوذ و عملیات تخریبی بنیادگرایان تروریست، که سردمداران ایران نیز در این مجموعه هستند. با توجه به گسترش این عملیات توسط کشورهای سرمایه‌داری که البته در راستای امنیت سرمایه و سرمایه‌گذاری در سراسر جهان قرار دارد، هر روز عرصه بر رژیم جمهوری نیز تنگ‌تر خواهد شد، و رژیم با توجه به این شرایط است که احتیاجی به بازی "قایم موشک" با آمریکا و اروپا نخواهد داشت.

بر این اساس تلاش طالبان‌اندیشان نظام جمهوری اسلامی در انتخاب احمدی‌نژاد، مقاومت در مقابل تلاش‌های کشورهای آمریکا و اروپا در بر چیدن بساط بنیادگرایان تروریست است.

۱- تلاش آمریکا و اروپاییان در ایجاد امنیت در خاورمیانه در این رابطه مقاله‌ای از آقای هادی زمانی تحت عنوان «مروری بر عمل‌کرد طرح خاورمیانه بزرگ» چاپ شده است که گزیده‌هایی از مقاله را در این جا عیناً می‌آورم.

«بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر این نظریه در بین سیاستمداران و افکار عمومی غرب به ویژه آمریکا قدرت گرفته است که شرایط و ساختار سیاسی و اقتصادی نامطلوب کشورهای خاورمیانه یکی از دلایل رشد تروریسم بین‌المللی می‌باشد. به عبارت دیگر، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ بر پایه این فرض استوار است که انجام اصلاحات اقتصادی، ارتقای حقوق بشر و استقرار دموکراسی در خاورمیانه، با افزایش مشارکت مردم منطقه در دست آوردهای توسعه‌ی اقتصادی و سرنوشت سیاسی کشورهاشان موجب کاهش نارضایتی و از بین بردن بستر رشد بنیادگرایی اسلامی و تروریسم بین‌المللی خواهد شد.»

به این ترتیب، بنا بر طرح خاورمیانه‌ی بزرگ، آمریکا مصمم است تا جوامع منطقه خاورمیانه‌ی بزرگ را دموکراتیزه کند زیرا معتقد است که سرخوردگی مردم این منطقه از دولت‌های خود ثبات و امنیت منطقه و جهان غرب به ویژه آمریکا را تهدید می‌کند.

«در نوامبر ۱۹۹۵ اتحادیه‌ی اروپا کنفرانس «شراکت اروپا و مدیترانه» را در شهر بارسلون اسپانیا برگزار کرد که به عقد یک توافقنامه منطقه‌ای، معروف به توافقنامه بارسلون، با ۱۲ کشور خاورمیانه و شمال آفریقا، یعنی الجزیره، قبرس، مصر، اسرائیل، اردن، لبنان، مالتا، مراکش، سوریه، تونس، ترکیه و دولت خودگردان فلسطین انجامید. این توافقنامه در واقع برنامه‌ی مشترک اتحادیه‌ی اروپا برای استقرار ثبات و توسعه اقتصادی و سیاسی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا می‌باشد که شامل کمک‌های توسعه‌ی اقتصادی، آزادسازی تجارت، ارتقای حقوق بشر، اصلاحات سیاسی، مبادلات فرهنگی، پشتیبانی از استقرار صلح بین اسرائیل و فلسطین و مبارزه با بنیادگرایی و تروریسم می‌شود. موافقت‌نامه‌ی بارسلون ایجاد یک منطقه‌ی تجارت آزاد را تا سال ۲۰۱۰ در دستور کار خود قرار می‌دهد، پرداخت وام‌ها و کمک‌های اقتصادی قابل توجهی را به ۱۲ کشور امضاکننده متعهد می‌شود و کلیه ۱۲ کشور مزبور را به «توسعه‌ی حکومت قانون و دموکراسی»، تضمین

فعلی و جاری در جامعه بیشتر عکس‌العملی است نسبت به حساسیت‌ها و مخالفت‌های نظام با خواست‌های مردم، که مسلماً زمان همراه با یاری بخش‌های آگاه جامعه به مدد آن‌ها خواهد آمد، و جامعه به ارزش‌های نو دست خواهد یافت.

### ۲- اقتصادی

موقعیت اقتصادی دولت جمهوری اسلامی به خصوص بعد از گرانی نفت در بازارهای جهانی آن‌چنان است که توان مانورهای سیاسی-اجتماعی آن را بالا برده است، به آمار زیر توجه کنید:

بودجه‌ی سال ۱۳۸۴ بعد از گذشت چهار ماه، از فروش نفت تأمین می‌شود. سازمان ملل متحد با اعلام این که متوسط نرخ تورم در ایران بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ میلادی برابر ۲۲/۸ درصد بوده است، نرخ تورم را در سال جاری ۱۶/۵ درصد اعلام کرده است. این گزارش با اعلام این که شاخص تولید ناخالص داخلی ایران در سال گذشته ۰/۷۰ بوده است، این شاخص را در سال جاری ۰/۷۱ اعلام کرده است.

برای اولین بار در ۵ ماهه‌ی اول سال جاری، درآمد ریالی ناشی از فروش نفت به خارج با درآمد مالیاتی به هم نزدیک شده است و این گواه به اوج رسیدن فشار مالیاتی است.

یکی از عوامل رکود در بخش خصوصی تشدید فشار مالیاتی است. مالیات دریافتی در سال ۸۳ نسبت به سال ۸۲، ۳۶ درصد و در ۴ ماهه‌ی اول سال ۸۴ نسبت به زمان مشابه سال قبل ۶۹ درصد افزایش داشته است.

ایران از ۲۰۰۳، از خریداران نفت خود به جای دلار، یورو طلب می‌کند. در ژوئن ۲۰۰۴ دولت ایران برای اولین بار خبر تشکیل بازار خرید و فروش نفت به یورو در بورس تهران را اعلام کرد. اگر ایران در ایجاد یک بورس نفت با استفاده از یورو موفق شود، وضعیت اقتصادی آمریکا به شدت به مخاطره می‌افتد.

با توجه به این موقعیت اقتصادی است، که جناح "ولی فقیه" یا جناح مقتدر نظام اجازه بهره برداری سیاسی از این شرایط را برای خود مغتنم دانست، تا نه تنها بر اصول اعتقادی خود در مقابل اپوزیسیون داخلی و خارجی پافشاری کند، بلکه مخالفت‌های خارجی در مورد نقض حقوق بشر در ایران را بی‌مورد بداند و آن را دخالت در امور داخلی یک کشور اعلام کند.

### ۳- سلاح اتمی

پروژه‌ی غنی‌سازی اورانیم و به دنبال آن سلاح اتمی از جمله اهدافی است که جمهوری اسلامی در پی دستیابی به آن است. پروژه‌ای که تا کنون به شکل مخفی و علنی از طرف گردانندگان نظام دنبال شده است. و امروز با ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نظام بدون عقب‌نشینی از مواضع خود، در پی تحقق این خواسته است. با وجود منابع فراوان گاز و نفت در جهت تأمین انرژی، روآوری جمهوری اسلامی به انرژی اتمی صرفاً به دلیل دستیابی به سلاح اتمی است. در کشوری که فقط با ۲۰٪ ذخایر گازی خود تا ۵۰ سال آینده گاز مصرفی دارد، چه نیازی به انرژی اتمی است؟ گذشته از این یک نیروگاه هزار مگاواتی در بوشهر هست، که از نظر اقتصادی هزینه‌ی برق تولید این نیروگاه چندین برابر هزینه‌ی تولید برق در یک نیروگاه آبی یا حرارتی است. به علاوه منطق اقتصادی اجازه نمی‌دهد که نیروگاه یک هزار واتی که حتی پس از سال‌ها دو برابر هم بشود، راکتور آب سنگین ucf اصفهان و غنی‌سازی نطنز طراحی و اجرا شود. صحبت از انرژی اتمی برای تهیه‌ی برق، فریبی بیش نیست، در واقع ساخت سلاح اتمی هدف نظام جمهوری اسلامی است. ساخت سلاح اتمی بدون در نظر گرفتن خطرات آن در کشور و هزینه‌های حفظ، نگهداری و زباله‌های اتمی که امروز گریبان جامعه بشری را گرفته است، آن هم در یک رژیم آخوندی، بازی با جان میلیون‌ها انسان می‌باشد.

امروز جمهوری اسلامی با تحریک احساسات ملی مردم قصد دارد، دارا بودن سلاح اتمی را یک عظمت و قدرت ملی جلوه دهد، و تلاش و مبارزه با مخالفان جهانی خود را، ریشه گرفته از یک خواست همه‌گانی و ملی تبلیغ کند. با وجودی که بودجه‌ای هنگفت از این کشور صرف تهیه‌ی سلاح مخرب و کشتار جمعی می‌شود، و با وجودی که بر همه



این که چقدر یک پاسخ ایران می‌تواند شدید باشد لازم نیست تا فرض کنیم که همه‌ی رهبران ایران آن را تجویز می‌کنند. تنها کافی است که را دی‌کال‌ترین آنان آن را تأیید کنند. آنان این قدرت را دارند تا به عملیات تلافی‌جویانه سهمناک و نابود کننده‌ای دست زنند، صرف نظر از این که محافظه‌کاران پراگماتیست یا اصلاح‌طلبان چه بخواهند.

اطلاع از چنین گرایش‌ها و تفکراتی، رهبران ایران می‌توانند به هر گونه ضربه هوایی ایران باسخی ماهرانه و دقیق، بی‌رحمانه، و طراحی شده در گستره‌ی جهانی بدهند تا ایالات متحده را به یک درگیری دراز مدت بکشانند. ایران هم‌چنین می‌تواند پشتیبانی مالی و انواع دیگر پشتیبانی‌ها را از حزب‌الله و دیگر گروه‌های تروریست گسترش داده و حملات جدیدی را به اسرائیل تشویق کند تا فرصت خوب اما شکننده‌ی صلح را با فلسطینیان فرو بپاشد. آنان هم‌چنین می‌توانند سلول‌ها و عوامل خود را که در داخل عراق توسعه داده‌اند، فعال سازند و خط تدارکاتی را که امکانات و تجهیزات مورد نیاز را در صورت یک جنگ زمینی و ورود از غرب به ایران را در هم بریزند. معاون وزیر خارجه‌ی عراق، حمید البراتی، اخیراً گفت «اگر ایران می‌خواست می‌توانست عراق را به جهنمی برای ایالات متحده تبدیل کند».

در همین حال ایران با نیروی هوایی و توانایی ناوگانی محدود خود، می‌تواند به نیروهای نظامی ایالات متحده در سراسر منطقه ضربه زند. ارتش کلاسیک و معمولی ایران دارای تجهیزات کهنه است، اما - هم‌چنان که آنتونی کوردس من، کارشناس مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک در دسامبر ۲۰۰۴ خاطر نشان کرد، پاسداران انقلابی یک قدرت نظامی ورزیده و ماهر را که دارای نیروهای زمینی، واحدهای ناوگانی، موشک، و دیگر نیروها است در داخل تشکیلات نظامی ایران به نمایش می‌گذارد. رهبری این نیروی نظامی از محافظه‌کاران جان سخت و مقاوم تشکیل شده است که مأموریت خود را محافظت از انقلاب اسلامی با تمام ریسک و هزینه‌اش می‌دانند. سپاه پاسداران انقلاب می‌تواند هزاران نیرو را در شکل واحدهای کوچک که مرزهای نفوذپذیر عراق با دستور کار ایجاد ارتباط و اتصال با سلول‌های داخل عراق سرازیر کند تا به پایگاه‌ها و نیروهای ایالات متحده یورش برند. در همین حال ایران می‌تواند هر چه تعداد موشک ممکن است روانه‌ی شهرهای عراق و پایگاه‌های آمریکا و متحدان آمریکا در شبه جزیره‌ی عرب کند.

ایران هم‌چنین می‌تواند به شدت به خط انتقال نفت جهان با مختل کردن تنگه‌ی هرمز - که از رهگذر آن روزانه ۱۵ میلیون بشکه‌ی نفت می‌گذرد - با حملات هوایی و ناوی ضربه زند. بنا به گفته کوردس من، برای مثال، گفته می‌شود ایران دارای ۲۰۰۰ مین دریایی است که برخی از آن‌ها بسیار مدرن هستند و دارای توانایی کار گذاشتن آنان هم از طریق کشتی‌های بزرگ مین‌گذاری و هم قایق‌های کوچک مین‌گذاری هست. ایران می‌تواند مستقیماً عربستان سعودی و تولیدات نفتش را به شمول ترمینال‌های عظیمش در رأس‌التنوره و رأس‌خویمه مورد ضربه قرار دهد. و اگر توقف نفت خود ایران را نیز به حساب آوریم - که روزی سه تا چهار میلیون بشکه است - این عملیات می‌تواند اقتصاد جهانی را به سقوط بکشاند.

ایران پس از همه‌ی این‌ها می‌تواند ماشه‌ی واحدهای ویژه‌ی بین‌المللی پاسداران انقلاب - یا آن طور که خود می‌نامندش، نیروی قدس - را بکشد. بنا به گزارشات، این نیروها دارای بودجه‌ی سری، افسرانی در بیشتر سفارت‌خانه‌های ایران، و دارای روابط قوی با سازمان‌هایی در مناطقی از عراق و افغانستان گرفته تا پاکستان، ترکیه، اروپا و آمریکای شمالی هستند. این سازمان می‌تواند موجی از یورش به سفارت‌های ایالات متحده، پایگاه‌های نظامی‌اش، کمپانی‌ها، و متحدان آمریکا در سراسر جهان ایجاد کند.

در آن حالت، ایالات متحده که با اختلال در سیستم بین‌المللی و حملات بسیار گسترده بر نیروها و منافعش - و حتی شاید در خانه‌اش - روبه‌رو گشته است مجبور خواهد گشت تا با نیروی زمینی با هدف تغییر رژیم در درگیری دخالت کند. جمع‌آوری نیروهای متمرکز شده‌ی لازم برای یک حرکت بزرگ به داخل ایران ماه‌ها وقت لازم دارد، ماه‌هایی که در آن بهای نفت به افزایش خود ادامه می‌دهد، اقتصاد جهانی به سقوط و بحرانش ادامه می‌دهد، و تروریست‌هایی که ایران از آن‌ها پشتیبانی

حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها و هم‌چنین «آزادی بیان، تجمع، اندیشه و عقیده» متعهد می‌سازد.

در زمینه اصلاحات سیاسی، برای هر کشور برنامه‌هایی مشخص برای استقرار حکومت قانون و ارتقای دموکراسی و حقوق بشر پیش‌بینی شده است که اکنون با کشورهای مربوطه در دست مذاکره می‌باشند. اتحادیه‌ی اروپا متعهد شده است تا از آغاز سال ۲۰۰۶ مبلغ ۵۰ میلیارد یورو به منظور انجام این اصلاحات در اختیار کشورهای مزبور بگذارد. افزون بر این، برنامه‌ی «دموکراسی و حقوق بشر اروپا» هر ساله پروژه‌هایی متعدد را در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا در زمینه‌های نظارت بر انتخابات، برگزاری انتخابات، برابری جنسی و حقوق زنان تأمین مالی می‌کند.

از سال ۱۹۹۵ به طور متوسط اتحادیه‌ی اروپا سالانه نزدیک به یک میلیارد دلار به منظور اجرای اصلاحات فوق به کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا به ویژه دولت خودمختار فلسطین کمک کرده است. علاوه بر کمک‌های مالی بلاعوض، مبالغی هنگفت نیز توسط بانک سرمایه‌گذاری اروپا به کشورهای منطقه وام داده شده است. برای مثال، در سال ۲۰۰۳ یک میلیارد یورو به صورت کمک بلاعوض و ۲ میلیارد یورو به صورت وام «ارزان» (soft loan) در اختیار کشورهای منطقه گذاشته شد.

استراتژی امنیتی اروپا در سال ۲۰۰۳ منتشر گردید. این سند بیانگر چالش‌ها و مخاطراتی است که محیط ژئوپولیتیک اروپا را تهدید می‌کنند. بر اساس سند «استراتژی امنیتی اروپا» اصلی‌ترین این تهدیدها عبارتند از تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی، منازعات منطقه‌ای، جنایات سازمان یافته و دولت‌های بی‌کفایت و از هم پاشیده که بی‌ثباتی را به سایر کشورها اشاعه می‌دهند. در «استراتژی امنیتی اروپا» خاطر نشان می‌شود که بخش عمده‌ی این تهدیدات از منطقه‌ی خاورمیانه ناشی می‌شود، اما هم‌زمان تأکید می‌کند که در برخورد با این تهدیدها می‌بایست با توجه به کلیه‌ی عوامل شکل دهنده‌ی آن‌ها از گزینه‌های مطلوب سیاسی و اقتصادی و سازمانی استفاده کرد. در این چارچوب راه کار نظامی آخرین گزینه می‌باشد که تنها در شرایط استثنایی مجاز بوده و می‌بایست تا حد ممکن در پوشش نهادهای بین‌المللی انجام پذیرد.

۲- عدم آمادگی آمریکا و اروپا برای یک حمله نظامی به ایران در این رابطه یک کارشناس نظامی معتقد است حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران موقعیت سیاسی - اقتصادی دنیا را با خطر مواجه می‌کند. (۲) توجه کنید:

«بنابراین برای استراتژیست‌های تندروی ایرانی پرسش این نیست که آیا باید جنگ با ایالات متحده را انتخاب کرد یا نه. از این منظر یک درگیری همه چیز می‌تواند باشد اما چاره ناپذیر است. در عوض اما پرسش برای آن‌ها این است که آیا ایران نبرد و چگونگی آن را انتخاب می‌کند یا این که به آمریکا اجازه می‌دهد تا آن را انتخاب کند. و انتخاب نوع نبرد از نظر ایران به این معنی است که آن را همین اکنون انتخاب می‌کند: بسیار مفهوم و منطقی است تا با ایالات متحده‌ای که اکنون بیش از اندازه نیروهایش در همه جا پراکنده و درگیرند، خسته و از نفس افتاده است، تقریباً ورشکسته است (منظور نویسنده کسری عظیم بودجه‌ی می‌باشد - مترجم)، و در سطح بین‌المللی بسیار نامحبوب گشته است، در گیر گردد تا این که بگذارد تا در آینده با یک آمریکایی که مدتی استراحت کرده، نیروهایش تازه نفس گشته‌اند و ارتش خود را بیشتر قابل انعطاف و متحرک کرده است درگیر گردد. اگر رهبران ایران از این منظر و دیدگاه به مسایل بیندیشند، یک یورش محدود هوایی ایالات متحده به آسانی آنان را وادار می‌کند تا دست به یک درگیری قاطع بزنند. هر چه بیشتر ایران صبر کند موقعیت‌اش می‌تواند بدتر گردد.»

هم‌چنین، ما آن هنگام که از «حواکنش ایران» سخن می‌گوییم باید یک نکته را در ذهن داشته باشیم. حکومت ایران ترکیبی از گروه‌ها و جناح‌های رقیب و مراکز قدرت بوده است. گروه‌های تندرو و سرسخت نظیر سپاه پاسداران انقلاب و محافظه‌کارانی که در پارلمان قدرت دارند اکنون بیشتر عناصر قدرت را در دست دارند. برای تصور

این نگرشی است که امروز در میان بسیاری از بن‌لادن‌های ایرانی وجود دارد، اگر بن‌لادن در دنیا در بدر و فراری است، بن‌لادن‌های ایرانی قدرت دولتی را با امکانات فراوان نظامی در اختیار دارند.

بنابر این حل مسئله فلسطین از یک طرف تعطیل شدن یکی از پایگاه‌های تروریستی رژیم جمهوری اسلامی است، و از طرف دیگر رها شدن اسرایلی‌ها از درگیری‌های منطقه‌ای و فشارهای اقتصادی و امنیتی ناشی از جنگ که در این صورت به نفع بنیادگرایان تروریست نیست.

به هر حال رژیم جمهوری اسلامی یک رژیم معمولی نیست که با معیارها و سنجش‌های مرسوم بین‌المللی قابل ترسیم و توضیح باشد. به نظر من مردم ما در آینده در معرض یک خطر جدی از طرف این رژیم قرار دارند که ممکن است منجر به کشته شدن هزاران انسان بی‌گناه شود. جمهوری اسلامی با روی کار آوردن احمدی‌نژاد سعی کرد تنش‌های داخلی خود را به خارج منتقل کند. ادامه‌ی این سیاست تنش‌های موجود بین جمهوری اسلامی از یک طرف و آمریکا و اروپا را از طرف دیگر تشدید خواهد کرد. گذشته از این که جمهوری اسلامی بعد از انتخابات بر مشکلات داخلی و کشمکش‌های درونی خود پیروز خواهد شد یا نه، تنگ‌تر شدن حلقه‌ی فعالیت‌های جمهوری اسلامی توسط آمریکا و اروپا، جمهوری اسلامی را مجبور به عکس‌العمل دفاعی خواهد کرد. هر چند که امروز شرایط با توجه به مواردی که بر شمریدیم به نفع سران رژیم است ولی آینده چنین نخواهد بود.

پانوش:

- (۱) بر گرفته از مقاله دکتر رییس دانا در مجله‌ی «نقدی نو»
- (۲) مایکل. جی. مازار، هفته‌نامه‌ی «نیورپابلیک»، برگردان: تهمورس کیانی

### «بحران سیاست» یا ...

که برای ایشان این ابهام به وجود نیاید که خدای نکرده دارم به نام «مردم» حرف می‌زنم، البته به برداشت من نادرست، مطرح کرده‌اند، لازم دیدم برخوردی به آن‌ها بکنم.

مقاله با این حکم آغاز می‌شود: «نتایج نا منتظره و غریب انتخابات» ریاست جمهوری در ایران باید فعالان سیاسی را دچار شگفتی کرده باشد. چرا این نتایج باید فعالان سیاسی را دچار شگفتی کرده باشد؟ آن طور که ایشان در اثبات حکم خود می‌نویسند، چون که «پس از بیست و شش سال استبداد تئوکراتیک (دین سالاری) در ایران، نامزدهای انتصابی مدافع حفظ نظام یا در نهایت اصلاح آن - با احتساب تقلب‌های واقعی و خیالی - میلیون‌ها رأی به دست می‌آورند». و ادامه می‌دهند که «در حالی که اپوزیسیون مخالف نظام از شکست مفتضحانه اصلاح طلبی در ایران دم می‌زد و از، «پایان توهم مردم نسبت به اصلاحات در چارچوب قانون اساسی رژیم»، سخن می‌راند، نامزدهای این جریان، در دور اول، مجموعاً نزدیک به ده میلیون رأی می‌آورند».

ابتدا، برای تسکین خاطر ایشان، گفته شود که نتایج نامنتظره و غریب انتخابات نه تنها ایشان را، بلکه در واقع فعالان سیاسی را (علی‌القاعده منظور ایشان باید فعالان سیاسی مخالف نظام باشد) نیز شگفت زده کرد. از این هم بالاتر حتماً بسیاری از طرفداران و وابستگان به نظام و از جمله چهار نامزد دیگر به جز احمدی‌نژاد را در دور اول و در دور دوم باز بسیاری دیگر و در رأس آنان رفسنجانی را بسیار بسیار شگفت زده کرد. زیرا آنان نیز مانند جناب وثیق انتظار داشتند که رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور جدید سر از صندوق آرا بیرون آورد.

و سپس این که باید از آقای وثیق پرسید که چرا خود ایشان از «نتایج نامنتظره و غریب» انتخابات تا به این اندازه شگفت زده شده‌اند. آیا دلیل آن جز این است که ایشان نیز مانند بسیاری از فعالان سیاسی که مورد غضب ایشان قرار گرفته‌اند، انتظاری دیگر از انتخابات داشته‌اند؟

می‌کند به ضربات خود بر اهداف ایالات متحده ادامه می‌دهند. واشینگتن مجبور خواهد گشت تا هر نیروی در دسترس ارتش و نیروی دریایی را از همه جا نه فقط آنان که در عراق هستند بلکه از همه‌ی پایگاه‌های دریایی و هوایی خود به منطقه برای مقابله با ایران فرا خواند. حضور نظامی ایالات متحده در سطح جهان به طور اساسی تا درگیری با ایران پایان یابد، متوقف خواهد گشت.

هنگامی که تجاوز به ایران آغاز گشت، ایرانیان می‌توانند بر سرزمین ناهموار خود تکیه کرده تا نیروهای ایالات متحده را در سلسله کوه‌هایی که در سرتاسر غرب آن کشور هست متوقف کنند. تهران هم چنین می‌تواند نیروهایش را به واحدهای کوچک تقسیم کرده و میلیون‌ها نیروی شبه نظامی غیر نظامی بسیج را به حرکت درآورد و دست به مبارزه‌ی سخت چریکی زند. یک تحلیل‌گر نظامی مستقر در ایران به یک گزارشگر خارجی اخیراً گفته است که ایران سال گذشته را صرف آن کرده است تا تاکتیک‌های جنگ نامتقارن خود را گسترش داده و تقویت کند که در آن به جای آموزش برای مقاومت در برابر یک نیروی نفوذ کننده به آموزش جنگ چریکی در مقابل نیروی نفوذ کننده می‌پردازند. تهران می‌تواند شورش‌های ایجاد کند که بسیار و به مراتب از مورد عراق مخرب‌تر، و بسیار مشروع‌تر و محبوب‌تر از مورد عراق در چشم مردمش باشد.

با توجه به این واقعیت است که می‌توان آینده را این گونه ارزیابی کرد، که آمریکا و اروپا نمی‌توانند از همان روشی که در رابطه با عراق یا افغانستان به کار گرفته شد، استفاده کنند. در ضمن این تصور که آمریکا یا اروپا با دولت ایران به توافق یا سازشی برسند، حداقل تا زمان رییس‌جمهوری احمدی‌نژاد ممکن به نظر نمی‌رسد. گذشته از این همان طور که می‌دانید اروپا معتقد است برای به اصطلاح دموکراتیزه کردن کشورهای که در آن‌ها دموکراسی وجود ندارد تا آن جا که ممکن است از روش مسالمت‌آمیز استفاده شود، ولی آن گونه که از شواهد پیداست آمریکا در مورد ایران این عقیده را نداشته و همیشه معتقد بوده است، حتا در دوران اوج اصلاح‌طلبان، «که ایران اصلاح پذیر نیست و روش مسالمت‌جویانه راه به جایی نخواهد برد». ولی حوادث چند سال گذشته این موضوع را برای آمریکایی‌ها روشن کرده است که ایران هم از لحاظ وسعت و هم از لحاظ ایدئولوژی با عراق فرق می‌کند. بر این اساس همان طور که سران رژیم اسلامی نیز متوجه شده‌اند آمریکا هم به دلیل مسایل اقتصادی و هم به دلیل مشکلات نظامی است که از حمله به ایران پرهیز می‌کند.

آن چه که از شرایط استنباط می‌شود، هنوز امنیت داخلی کشورهای اروپایی و بسیاری از کشورهای دیگر که احتمال می‌دهند قدرت بنیادگرایان در آن جا زیاد باشد، تضمین نشده و خطر عملیات تروریستی در این کشورها زیاد است. نامنی در کشورهای اروپایی به خودی خود بحران‌های سیاسی - اقتصادی در جهان سرمایه‌داری را به دنبال خواهد داشت.

### ۳- مسئله فلسطین

یکی از مناطقی که آمریکا و اروپا در تلاش برقراری آرامش در آن هستند، فلسطین است. دشمنی سران رژیم اسلامی با اسرائیل و عدم به رسمیت شناختن این کشور توسط آنان، تا کنون درگیری‌هایی غیرمستقیم را که از طریق کمک به نیروهای مسلح فلسطینی بوده، به وجود آورده است. کمک‌های مالی و نظامی جمهوری اسلامی برای ادامه‌ی جنگ در این منطقه، بدون نادیده گرفتن وحشی‌گری‌های رژیم اسرائیل در برخورد با مردم بی‌گناه فلسطین، خیرخواهانه نبوده و نیست. جمهوری اسلامی به دنبال آزادی و رهایی مردم فلسطین نیست، آن چه که برای آن‌ها اهمیت دارد حفظ نظام و گسترش عقاید ایدئولوژیک و سیاسی خود از طریق بازگشایی پایگاه‌های ضد اسرائیل و آمریکاست. صلح در این منطقه به مثابه‌ی از دست دادن یکی از پایگاه‌های مهم رژیم جمهوری اسلامی است.

«ما باید خود را برای اداره‌ی جهان آماده کنیم». این جمله‌ی کلیدی سخنرانی محمود احمدی‌نژاد، روز بیستم اردیبهشت در جمع طلاب حوزه‌های علمیه مشهد بود که «سایت بازتاب» قبل از انتخابات آن را درج کرد.

ظالم و کسانی چون شماسست، که آمار آنان را حجت می‌پندارند. پس آنان باید درستی آن آمار را ثابت کنند.

با این همه، دل به دریا می‌زنیم و می‌گوییم به هر دلیلی در دور اول ۱۵ یا ۱۶ میلیون، یا هر رقمی که آقای شیدان برای اثبات ادعایش لازم دارد، پای صندوق رای رفتند. اما، ایشان از کجا می‌دانند که از آنان، ده میلیون روی ورقه‌های رای خود نام نامزدهای اصلاح‌طلبان را نوشتند. مگر ایشان یا مرجع یا مراجع بی‌طرف دیگری آرای مردم را به نامزدهای اصلاح‌طلبان دیده‌اند.

آقای شیدان! آیا شما هم بر این نظر نیستید که کسی که می‌خواهد کشف، یا درست‌تر، ادعای جهانی تکان دهنده را چون وجود بحران «سیاست» و «فعالیت» سیاسی که «بحرانی است ساختاری و بنیادی، مداوم و مقاوم، ملی و جهانی...» نشان دهد و ثابت کند، بهتر است به جای ردیف کردن کلمات قلمبه سلمبه پشت سر هم و توسل جستن به آمار انتخاباتی رژیم خود کما، دروغ گو و فاسد، که حتا دوستانش نیز حرف‌ها و ادعایش را جدی نمی‌گیرند، دلایل و استدلال‌های جدی و منطقی ارائه دهد؟

آقای شیدان، اپوزیسیون مخالف نظام را مورد حمله قرار می‌دهد، آن را سرزنش می‌کند و وجود آن را نشانی و دلیلی بر وجود «بحران سیاست»، «بحرانی ساختاری و بنیادی، مداوم و مقاوم، ملی و جهانی» می‌داند. چرا؟ چون میان عیب‌های دیگر «در حالی که اپوزیسیون مخالف نظام از «شکست مفتضحانه» اصلاح‌طلبی در ایران دم می‌زد و از «پایان توهم مردم نسبت به اصلاحات در چار چوب قانون اساسی رژیم»، سخن می‌راند، نامزدهای این جریان، در دور اول، مجموعاً ده میلیون رای می‌آورند.

در بالا دیدیم که این «ده میلیون رای» چه کیفیتی و چه ماهیتی دارد. حالا فرض می‌کنیم که آقای شیدان خودشان دیده‌اند یا از مرجع یا مراجع مورد اطمینان‌شان به ایشان خبر داده‌اند که بله در واقع ده میلیون از مردم به نامزدهای اصلاح‌طلبان رای داده‌اند. این چه دلیلی است در رد ادعای اپوزیسیون مخالف رژیم که از «پایان توهم مردم نسبت به اصلاحات در چار چوب قانون اساسی رژیم» دم می‌زند؟

من نمی‌دانم آقای شیدان چه معیاری را برای نفی این ادعای اپوزیسیون مخالف نظام مبنا قرار داده‌اند. ولی اگر معیار رای به اصلاح‌طلبان در دوم خرداد ۷۶ و انتخابات دور دوم ریاست جمهوری خاتمی و دو انتخابات مجلس در دوران خاتمی را معیار قرار دهیم، روشن می‌شود که به رغم ناخرسندی و عصبانیت ایشان از دست اپوزیسیون مخالف نظام که یکی از مسببان «بحران سیاست و کار سیاسی، بحرانی ساختاری و بنیادی...» می‌باشد، نظر آنان اشتباه نبوده است. من تمام این آمارها را اکنون در اختیار ندارم. ولی اگر همان تعداد آرا به خاتمی را در دور اول، بیش از ۲۲ میلیون، و در دور دوم، اگر اشتباه نکنم، حدود ۲۶ میلیون معیار قرار دهیم و آن را با ده میلیون رای ادعایی آقای شیدان مقایسه کنیم باز این نتیجه به دست می‌آید که در این میان نسبت به آرای دوم خرداد از ۱۲ میلیون نفر و نسبت به آرای انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی از ۱۴ میلیون نفر، توهم‌زدایی شده است! یعنی حداقل از بیش از پنجاه درصد از توهم‌زدگان در دوم خرداد ۷۶، اگر مجاز باشیم که جسورانه چنین نسبتی را به همه‌ی آنان بدهیم، در هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، نسبت به امکان اصلاحات در چارچوب قانون اساسی این نظام توهم‌زدایی شده است! آقای شیدان از این ناراضی است که چرا تعداد توهم‌زدوده‌شدگان صد در صد نیست!

نخست آن که به هیچ وجه معلوم نیست که تمامی ده میلیون رای دهندگانی که به ادعای آقای شیدان به نامزدهای اصلاح‌طلبان رای دادند، به این دلیل به آنان رای دادند چون نسبت به امکان اصلاحات در چارچوب قانون اساسی دچار توهم بوده‌اند. حال اگر فرض کنیم که ادعای آقای شیدان درست باشد و در واقع ده میلیون به نامزدهای اصلاح‌طلبان رای دادند، می‌توان این حالت را تصور کرد که برای بسیاری از آنان دلیل دادن رای به آنها انتخاب میان بد و بدتر بوده باشد. شاید آنان ترجیح دادند میان

می‌گویند یک سوزن به خودت بزنی یک جوال دوز به دیگری. شما آقای وثیق چرا به جای این که ابتدا خودت را و انتظاراتت را در باره‌ی نتایج نامنتظره و غریب انتخابات مورد نقد و بررسی قرار دهی و دلایل آن را بیایی و آشکار سازی، تنها به عنوان «دانشمندی» ناظر و بی‌طرف ظاهر می‌شوی و «فعالان سیاسی» را به باد نقد و ناسزا می‌گیری؟ از دو حال خارج نیست. یا شما پیش از انتخابات بر نتایج «نامنتظره و غریب» انتخابات و پوچی ادعاها و انگاشت‌های فعالان سیاسی مخالف نظام نسبت به رفتار مردم در رابطه با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و چگونگی آرای آنان واقف بودید، پس چرا نه جایی آن را گفتید و نه در جایی آن را نوشتید. و یا این که شما هم، همان طور که نوشته‌اید، از نتایج نامنتظره و غریب انتخابات شکفت زده شدید. پس چرا این همه نقد و ایراد و سرکوفت به دیگران؟

آقای وثیق در مقاله‌ی خود مرتب حکم پس از حکم صادر می‌کند. و بدون آن که درستی حکمی را ثابت کرده باشد احکام خود را ثابت شده قلمداد می‌کند و آن‌ها را پایه‌ی استدلال و احکام بعدی قرار می‌دهد. در جریان بحث نمونه‌های آن را نشان خواهیم داد. یکی از این احکام ثابت نشده را در رابطه با همین نتایج نامنتظره و غریب انتخابات می‌خوانیم. ایشان برای آن که نادرستی این برداشت اپوزیسیون مخالف نظام را مبنی بر این که ریاست جمهوری هشت ساله‌ی خاتمی از مردم نسبت به امکان اصلاحات ریشه‌ای در چارچوب قانون اساسی نظام توهم‌زدایی کرد، ثابت کند، به استدلالی متوسل می‌شوند که هیچ پایه‌ی اثباتی ندارد. در نفی برداشت اپوزیسیون مخالف نظام در توهم‌زدایی مردم نسبت به اصلاحات و اثبات این که آنان هم‌چنان در توهم به سر می‌برند مجبورند ادعا کنند که «نامزدهای این جریان (اصلاح‌طلبان-راسخ)، در دور اول، مجموعاً نزدیک به ده میلیون رای می‌آورند». به یاد بیاوریم که ایشان در ابتدا به «تقلب‌های واقعی و خیالی» در انتخابات اشاره کرده بودند و در این جا چون برای اثبات حکم خود به استدلالی نیاز دارند ناگهان آن «تقلب‌های واقعی و خیالی» را به کنار می‌گذارند و با یک چرخش قلم آمار دولتی را از تعداد رای‌دهندگان به نامزدهای اصلاح‌طلبان به عنوان آمار درست و واقعی مبنا قرار می‌دهند.

و این عمل از کسی سر می‌زند که مدام لزوم شک و تردید را در همه و هر چیزی موعظه می‌کند و اعلان می‌دارد که یقینی وجود ندارد. ولی ناگهان آمار را که وزارت کشور رژیمی خودکامه و سرکوب‌گر از نتایج انتخاباتی ناآزاد اعلان می‌دارد بدون شک و تردید به عنوان یقین می‌پذیرد و آن را پایه و مبنای تحلیل و ناسزاگویی به دیگران قرار می‌دهد.

من از آقای وثیق می‌پرسم که ایشان از کجا می‌دانند و چه اسناد و مدارکی در دست دارند که ثابت می‌کند که ده میلیون رای‌دهنده به نامزدهای اصلاح‌طلبان رأی داده‌اند؟ ایشان در مقابل ممکن است از من بپرسند که من از کجا می‌دانم و چه اسناد و مدارکی در دست دارم که ده میلیون به آن نامزدها رای نداده‌اند. پرسشی به ظاهر منطقی و حق به جانب. در پاسخ خواهم گفت که اولاً از لحاظ منطقی پرسشی را با پرسشی دیگر پاسخ نمی‌دهند. دیگر این که پاسخ شما به سوال من، در عین حال پاسخ به پرسش احتمالی متقابل شما از من را نیز در بردارد. چون اگر شما ادعای خود را مبنی بر درستی تعداد ده میلیون رای به نامزدهای اصلاح‌طلبان ثابت کنید، به قول معروف چون که صد آمد نود هم پیش ماست، نادرستی ادعای مرا که این آمار قلابی است نیز ثابت کرده‌اید.

ولی واقعیت این است که در نظامی خودکامه و استبدادی آزاد نبودن انتخابات و تقلب در آرا و آمار شرکت کنندگان فرضی خودسرانه و واهی نیست. بلکه احتمالی قوی، طبیعی و معقول است. از این رو در چنین نظام‌هایی اثبات درستی انتخابات بر شانه‌ی مخالفان نظام قرار ندارد. بلکه این مشکل حاکمان مستبد و

هنوز مردم ایران صد در صد، نه ۹۰ در صد، نه ۷۰ درصد... طرفدار نظامند. بنا بر استدلال ایشان ۶۲ در صد که در انتخابات شرکت کردند و یا به نامزدهای اصلاح طلبان رای دادند یا در دور دوم به احمدی‌نژاد و رفسنجانی، و البته در این که این دو تن طرفدار نظامند شکی نیست و آن ۳۸ درصدی هم که در رای دادن شرکت نکردند چون به یقین معلوم نیست که از موضع نفی نظام بوده است یا نه پس طرفدار نظامند!

جناب شیدان! کسی که به فعالان اپوزیسیون نسبت‌هایی چون «نابخردی»، از خود راضی > و مانند آن‌ها را می‌دهد و در باره‌ی آنان می‌گوید «اینان به جای تأمل و تعمق، حساب دهمی و حساب رسی، درس‌گیری و جمع‌بندی و سرانجام، نقد و بازبینی خود (در درجه‌ی نخست) و دیگران... شتابزده و نسنجیده به توجیهات مرسوم دست > می‌زنند، حداقل خود نباید به جای تأمل و تعمق، حساب دهمی و حساب‌رسی... نقد خود و بازبینی و انتظارات دیگر از آنان، تنها برای آن که موضوعی من در آوری یعنی «بحران سیاست» را ثابت کند این چنین نابخردانه و از خود راضی خزعبلاتی از این دست را پشت سر هم ردیف کند.

و آن چه مربوط به «نقد و بازبینی خود» می‌شود، جناب شیدان، من تا کنون «نقد و بازبینی از خود» را نسبت به گذشته‌ی سیاسی شما، نظرات و اعمالتان، نه در جایی شنیده‌ام و نه در جایی خوانده‌ام. البته باز شاید تقصیر از من گناهکار باشد. اگر این کار را کرده‌اید بگوئید در کجا می‌توان آن را خواند یا شنید. بد نیست در آن چه از دیگران می‌طلبید و فقدان آن را دلیل بحران‌کنایی سیاست می‌دانید خود پیش گام شوید و الگویی مناسب برای آموختن دیگران ارائه دهید.

### انقلاب پرولتاری و...

پیش از هر چیز چه کسی دیکتاتور است؟ این قدرت انبوه در دست چه کسی قرار می‌گیرد؟ البته در دست هیچ کس جز پرولتاریایی که در موقعیتی قرار دارد که هر گونه مقاومتی را علیه دگردیسی جامعه بنا بر خواست خود را درهم شکند.

با این حال در به کارگیری نخستین واژه دچار سسکه می‌شوم. حتی در روسیه که دهقانان تازه از چنبره‌ی تزارسم خلاص شده‌اند، آشکار می‌شود که حکومت مطلقه‌ی پرولتاریا، که اقلیتی بیش نیست، بر دهقانان امری غیرممکن است. سویت‌ها، شوراهای که قرار است دیکتاتوری را اعمال کنند، نمی‌توانند فقط از کارگران، بلکه باید از دهقانان نیز تشکیل شوند.

این امر ممکن است در روسیه قابل تحمل باشد، زیرا در آن جا دهقانان انقلابی بودند، امری که خود نشان‌دهنده‌ی سرشت دمکراتیک انقلاب آن کشور است. این امر در اروپای غربی که در آن دهقانان محافظه‌کارترین قدرت را تشکیل می‌دهند، امری بی‌معنا است. آزادی سیاسی را از روشنفکران شهرنشین سلب کردن و به دهقانان هرگونه قدرتی را واگذار کردن، نقطه‌ی اوج پاره‌گویی است.

با این کار تحقق دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه‌ی ابزاری برای دستیابی به سوسیالیسم باید امری خاتمه‌یافته تلقی شود.

اما کمی به جلو بنگریم. دیکتاتوری به پرولتاریا تعلق دارد. این اما به چه معنایی است؟ این که هر پرولتاری در برابر مالکان و طبقات دانش‌آموخته از هر گونه قدرتی برخوردار است و اجازه دارد به دلخواه خود آن‌ها را چپاول کند و مورد آزار و اذیت قرار دهد. خلاصه آن که دیکتاتوری یک طبقه به مثابه‌ی نهادی دولتی به این معنا است که به این طبقه اراده‌گرایی آناشستی را واگذار کنیم.

و در روسیه نیز پس از کودتای بلشویستی (نوامبر ۱۹۱۷) چنین اتفاق افتاد، کودتایی که از آن به مثابه‌ی انقلاب ستایش می‌شود. به زودی میان دو طبقه‌ای که دیکتاتوری‌شان برقرار شده بود، آناشستی کامل حاکم گشت.

چنین ایده‌آل باکونینی شاید تا اندازه‌ای بتواند در دهکده‌ای ابتدایی که در آن کارگاه‌های کوچک خانواده‌گی وجود دارند، قابل تحمل باشد. اما سبب نابودی کارگاه‌های بزرگ خواهد گشت.

رفسنجانی و احمدی‌نژاد از یک سو و نامزدهای به اصطلاح اصلاح طلبان از سوی دیگر، به «اصلاح طلبان» رای دهند. آقای شیدان چه اشکالی در چنین فرضی می‌بینند.

در رابطه با این حالت می‌توان مثال‌هایی زیاد آورد. من می‌دانم که در همین انتخابات اخیر مجلس آلمان بسیاری از کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها و چپی‌های دوآتشه، از آلمانی و ایرانی و غیره، به نامزدهای «حزب چپ» رای دادند. آن چه می‌گویم ادعا نیست. کافی است آقای شیدان از دوستان و آشنایان چپ خود در آلمان جویای حال شوند تا درستی گفته‌ام به ایشان ثابت شود. آیا این امر دلیل آن است که آنان نسبت به این حزب دچار توهم‌اند؟ یا حتا بسیاری از آنان برای جلوگیری از پیروزی ائتلاف دمکرات مسیحی‌ها با لیبرال‌ها، به سوسیال‌دمکرات‌ها رای دادند. آیا این دلیل آن است که آنان نسبت به ماهیت پورژوایی سوسیال‌دمکراسی آلمان و سیاست‌های راست‌روانه‌ی آن دچار توهم‌اند؟ نه! چرا؟ چون در اوضاع و احوال موجود سیاسی در آلمان، برای شخص چپی که در انتخابات شرکت می‌کند مسئله بر سر انتخاب است. انتخاب میان بد و بدتر. من تصور می‌کنم که در انتخابات فرانسه نیز (محل اقامت آقای شیدان) اعم از انتخابات پارلمان یا ریاست جمهوری، آقای شیدان ترجیح می‌دهند که چپی‌ها در انتخابات پیروز شوند تا مثلاً «ل‌پِن»‌ی‌ها یا محافظه‌کاران. آیا این دلیل آن است که آقای شیدان نسبت به ماهیت سیاست‌های سوسیالیست‌ها دچار توهم‌اند؟

باز اگر ادعای آقای شیدان را بپذیریم که دادن ده میلیون رای به نامزدهای اصلاح طلبان نشان و دلیل توهم آنان نسبت به امکان اصلاحات در چارچوب قانون اساسی این نظام است، ایشان چگونه این موضوع را توضیح می‌دهند که به رغم این که آن نامزدهای اصلاح طلبان به ده میلیون توهم‌زدگانی که به آنان در دور اول رای داده بودند توصیه کردند که در دور دوم رای خود را به رفسنجانی بدهند، در دور دوم آرای احمدی‌نژاد از رفسنجانی پیشی گرفت و به جای آن که رفسنجانی در دور دوم با ده میلیون رای احتسابی به نامزدهای اصلاح طلبان و آرای دور اول خود بیش از هفده میلیون رای بیاورد، در دور دوم افزایش آرای رفسنجانی از مقایسه با آرای احمدی‌نژاد ناچیز بود. آرای احمدی‌نژاد در دور دوم نسبت به آرایش در دور اول ناگهان به بیش از یازده میلیون افزایش یافت!

ولی آقای شیدان برای ساختن خانه‌ی مقوایی استدلال‌های خود تنها به تأیید آمار وزارت کشور رژیم رضایت نمی‌دهد. او در انگیزه‌ی ۳۸ در صدی هم که بنا بر آمار خود رژیم در رای دادن شرکت نکردند، تردید دارد. و این از موارد نادری است که شک و تردید به او دست می‌دهد. او می‌نویسد چرا که: «حیمی از دارندگان حق رای، به دعوت اپوزیسیون برای «تحریم فعال مضحکه‌ی رژیم» و قعی نمی‌نهند و نیمه‌ی دیگر که در «انتخابات» شرکت نکرد، چند درصد آنان از موضع نفی نظام بوده است؟»

حتماً داستان آن شکارچی را که می‌خواست به شکار شیر برود و پرسش‌های دوست‌اش از او را که اگر تیر اولت به شیر نخورد چه می‌کنی، الخ را شنیده‌اید. داستان آقای شیدان و رژیم و اپوزیسیون هم مانند داستان دوست آن شکارچی است. آقای شیدان سراپا طرفدار شیر است! برای کوبیدن اپوزیسیون و بی‌آبرو کردن آن و اثبات ادعاهای کذایی خود، آمار وزارت کشور رژیم را، که حتا آقای کروبوی هم در درستی آن شک می‌کند، چون آمار واقعی و حقیقی می‌پذیرد. ولی در این که ممکن است اگر نه همه ولی بخشی بزرگ از آنانی که در رای دادن شرکت نکردند از «موضع نفی نظام» بوده باشد تردید می‌کند. البته ایشان تردید خود را به صورت سوال مطرح می‌کنند. ولی این سوال از نوع آن سوال‌های اثباتی است که عکس آن مورد نظر سوال‌کننده است.

آقای شیدان می‌خواهد با روش استدلالی خود یعنی استفاده از شیوه‌ی برهان خلف ثابت کند که بر خلاف «ادعای اپوزیسیون

تقسیم کند. اما این تقسیم بنا بر قاعده‌ای معین انجام می‌گیرد که کارگران، پیش از آن که کار خود را آغاز کنند، با آن آشنایند. این امر در هر مناسبات اجتماعی یکی از شروط روند تولید است که بدون آن کارگر اصولاً نمی‌تواند تولید و در نتیجه زندگی کند. در نتیجه چنین تقسیمی تولید دچار رکود نخواهد شد، هر گاه برای کارگران آن قدر بماند که با آن بتوانند نیروی کار خود را تجدید و زندگی فرزندان را تأمین کنند.

تأثیر این امر به گونه دیگری است، هر گاه در پایان روند تولید برای دهقان، پیشه‌ور و یا دیگر کارگران از آن چه که با کار خود تولید کرده است، آن چه که باقی مانده است، ناهنگام و بنا به شیوه‌ای غیرقاعده توسط نیرویی که هیچ علاقه‌ای به ادامه‌ی کارش ندارد، ربوده شود. این امر سبب دلسردی شدید آنان برای ادامه‌ی تولید خواهد شد. در چنین وضعیتی تولید حتی امری غیرممکن می‌شود و کارگران نابود خواهند شد، هنگامی که برای کارگران ابزار تولید و وسایل زندگی باقی نماند، ابزاری که با آن می‌تواند از نیروی کار خود بازداری کند.

با این همه هر گاه فرصتی فراهم گردد، کارگر خواهد کوشید به کار خود ادامه دهد، زیرا برای ادامه‌ی موجودیت خویش امکانی دیگر جز کار در اختیار ندارد. و در مناسبات ابتدایی ابزار تولید نیز ابتدایی هستند و در صورت نیاز می‌تواند به سادگی فراهم شوند. علاوه بر آن در چنان مناسباتی درآمد دهقان و کارگر آن قدر اندک است که موجب تحریک ربایندگان نمی‌گردد.

اما در دولتی که سرمایه‌دارانه اداره می‌شود و یا آن که می‌تواند آن چنان اداره شود، مسئله‌ی امنیت به طور جدی بر تولید تأثیر می‌نهد. در این جا امر تولید فقط به کارگران مربوط نمی‌شود و بلکه در وحله‌ی نخست به سرمایه‌داران وابسته است. هر گاه کارگر مجبور به تولید شود تا بتواند زندگی کند، چنین اجباری به هیچ وجه در مورد سرمایه‌دار وجود ندارد. او پول خود را فقط هنگامی در روند تولید برای ساختن کارخانه، خرید ماشین‌آلات و مواد خام، پرداخت دستمزد خرج می‌کند که انتظار سودی خارق‌العاده داشته باشد، آن هم نه در آینده‌ی دور، بلکه برای دورانی که وسایل تولید او که سرمایه‌اش به آن تبدیل شده است، از چنین امکانی برخوردارند. هر گاه او از چنین امنیتی برخوردار نباشد، ترجیح می‌دهد که با سرمایه‌اش قمار نکند. و یا آن که او سرمایه‌اش را سرمایه‌اش را به طلا و دیگر سنگ‌های قیمتی و یا دیگر اشیاء گران‌قیمت تبدیل می‌کند که از بین نمی‌روند و جای زیادی نمی‌گیرند و به سادگی می‌توان آن‌ها را پنهان ساخت. و یا آن که او سرمایه‌اش را در رشته‌هایی به کار خواهد انداخت که با شتاب دوباره به سرمایه بدل می‌شوند، هم چون رباخواری و تجارت که ریسک در این رشته‌ها می‌تواند موجب سود سرشاری گردد.

عدم امنیت عمومی مناسبات یکی از عواملی بود که سبب شد تا در شرق (اورینت) و تا پیش از آغاز رفرماسیون (۶۴) در اروپا سرمایه‌داری صنعتی نتواند به وجود آید. همین عدم امنیت در کشورهای که در جنگ شکست خوردند، سبب شده است تا صنایع بسیار آهسته و کند رشد کنند و در عوض در این کشورها قاچاق از شکوفایی برخوردار است.

دیکتاتوری عدم امنیت را به نقطه‌ی اوج می‌رساند و آن را به پدیده‌ای همیشگی بدل می‌سازد. دیکتاتوری می‌تواند دزدان خیابانی را سرکوب کند و حتی برنامه‌هایی برای از میان برداشتن آن تدوین کند، اما او خود نیرومندترین عامل عدم امنیت است، زیرا دیکتاتور کاملاً اراده‌گرا است و بی‌قانونی را حق قدرت دولتی می‌داند که خلق و خوی آن قابل پیش‌بینی نیست و امروز به دلخواه خود به کارگران می‌گوید: دزدان را (یعنی سرمایه‌داران را) غارت کنید و فردا به سرمایه‌داران غارت‌گر خواهد گفت: به هزینه‌ی طبقه‌ی کارگر به ثروت خود بیفزایید و پس فردا هر گاه مناسب یافت، دوباره فریاد جنگی امروز خود را سر خواهد داد.

دیکتاتوری سلطان و پاشاهای وابسته به او سبب شد تا صنعت بزرگ در ترکیه با موانعی غیرقابل عبور روبه‌رو شود و این دیکتاتوری حتی سبب ویرانی اقتصاد دهقانی ابتدایی در این کشور گشت. وضعیت اقتصادی روسیه دچار تغییر نخواهد شد، هر گاه سلطان روسیه به جای محمد از مارکس به مثابه‌ی پیامبر نجات‌دهنده نام برد. از قضا پاشاهای

با آن که جنگ سبب ضعف هر چه بیشتر روسیه گشت، انقلاب با متلاشی ساختن کارگاه‌های بزرگ کشاورزی و استقرار کابوس بر صنایع موجب نخستین زخم بزرگ بر پیکر روسیه گردید.

طبیعی بود که بلشویک‌ها سرانجام دریابند که نمی‌توان به این وضعیت هم‌چنان ادامه داد. طبقه‌ای که سازمان نیافته است، نمی‌تواند دیکتاتوری خود را اعمال کند. هر گاه قرار باشد توده‌ای چنین مقامی را عهده‌دار شود، باید سازماندهی شده باشد.

به زودی دیکتاتوری پرولتاریا از بی‌ثباتی برخوردار شد. این دیکتاتوری سبب فروپاشی شدید اقتصاد روسیه گشت. اما این دیکتاتوری زمینه را برای پیدایش دیکتاتوری از نوع دیگری را فراهم ساخت، یعنی **دیکتاتوری حزب کمونیست** که در حقیقت چیز دیگری نیست، مگر دیکتاتوری رهبران آن. این یک توانست به مثابه‌ی یگانه سازمانی که در آن آشفتنگی وجود داشت، خود را جا بیندازد، آن هم به خاطر اپورتونیزم بی‌مانند خود که به او اجازه می‌داد برای تثبیت قدرت خویش تمامی اصولی را که به خاطر تحقق آن قدرت را کسب کرده بود، به دور ریزد.

روسیه از یک آناژشی بدون قید و بند بلاواسطه گرفتار یکی از نیرومندترین قید و بندهایی شد که بوروکراسی‌ای ممتاز و برخوردار از قدرتی نامحدود در برابر پایین‌دستی‌ها، بهره‌مند از پلیس و ارتشی مستقر در سراسر کشور برقرار ساخته بود که اقداماتشان به تروریسمی خونین منجر شد.

بنا بر برداشت مارکس که کاملاً مورد تأیید ما قرار دارد و لنین نیز تا ۱۹۱۷ پیرو آن بود، پرولتاریا نمی‌تواند خود را رها سازد، مگر آن که بتواند به سیادت بوروکراسی، پلیس سیاسی، ارتش مستقر پایان دهد. هر گاه دیکتاتوری نتواند بدون توسل به چنین دستگاه‌هایی دوام آورد، در نتیجه این امر خود شهادت بر آن است که یک چنین دیکتاتوری تا چه اندازه برای سیادت سیاسی و رهایی اقتصادی پرولتاریا ابزاری ناشایسته است.

این امر بارزتر می‌گردد، هر گاه دیکتاتوری بنا بر قانون اساسی خویش کم‌ترین اپوزیسیونی را تحمل نکند. در نتیجه هر کوشش اپوزیسیون در زیر سلطه‌ی دیکتاتوری باید از همان آغاز تلاشی برای از میان برداشتن قانون اساسی باشد و خود را در هیبت جنگ داخلی نمایان سازد.

باور بلشویک‌ها اما به باوری توخالی بدل گشت، زیرا آن‌ها پنداشتند که می‌توانند در هنگامه‌ی جنگ داخلی نظام سوسیالیستی را به وجود آورند. امروز کمونیست‌ها جنگ را عاملی می‌نامند که سبب ویرانی روسیه و دست نیافتن به سوسیالیسم گشت. اما آن‌ها از یاد می‌برند که جنگ داخلی تشریحی از دیکتاتوری آن‌ها بود.

هر گاه دیکتاتوری در جنگ پیروز شود، نتیجه‌ی طبیعی آن انجماد سیاسی و حتی زندگی روشنفکرانه خواهد بود. کودنی نومیدانه توده‌ها را فرا خواهد گرفت که نیرو و آگاهی ناشی از آن فقط می‌تواند موجب سوسیالیسم و دمکراتیزه ساختن سرمایه‌داری یک‌سالارانه (autokratisch) گردد. حتی در این زمینه نیز دیکتاتوری به مانعی در راه ارتقاء به سوسیالیسم بدل می‌گردد، صرف‌نظر از این، طبقه کارگری که قادر نباشد خود را از چنبره‌ی دیکتاتوری‌ای رها سازد که بر ارتش و بوروکراسی متکی است، گواهی می‌دهد که هنوز برای سوسیالیسم بالغ نیست.

در گذشته همه‌ی این نکات در رابطه با روش بلشویست‌ها که می‌خواستند از طریق دیکتاتوری حزبی به سوسیالیسم رسند، مطرح شده‌اند. در کنار این عوامل که سبب می‌شوند تا دیکتاتوری بر سر راه ارتقاء سوسیالیسم قرار گیرد، عامل مهم دیگری نیز هست که بنا به آگاهی من تا کنون به اندازه‌ی کافی مورد بررسی قرار نگرفته است.

روند تولید برای آن که بتواند مرتب‌نوسازی شود و سبب پیشرفت اجتماعی گردد، به امنیت نیازمند است. این روند باید از ایمنی در برابر خشونت ناخواسته‌ی شخصی و رسمی برخوردار باشد. هر گاه کسی ترس از آن داشته باشد که محصول کارش را از او خواهند ربود، مطمئناً به تولید دست نخواهد زد. در هیچ یک از شیوه‌های تولید که متکی بر استثمار است، کارگر هیچ گاه تمامی آن چه را که با کار خود تولید کرده است، دریافت نخواهد کرد. او باید آن را با دیگران

مثلاً انتقاد می‌کنند که شما دنبال بدیل هستید و می‌خواهید آلترناتیو ارائه دهید. چرا نباید این چنین باشیم؟ مگر می‌شود مردم را به یک مبارزه دعوت کرد و تمام اهداف را حول آن متمرکز کرد، ولی هدفی ارائه نکرد و هیچ خواستی مطرح نکرد. مگر کسی مبارزه می‌کند که صرفاً مبارزه کرده باشد؟! مگر می‌شود مبارزه کرد که فقط خود را ارضا کرد؟ نه عزیزان، ما اگر می‌گوییم پشت جبهه‌ی مبارزات داخل کشور هستیم خودمان هم باید مبارزه کنیم.

اما پشت جبهه‌ی همه‌ی آن‌ها که به نحوی در داخل کشور مبارزه می‌کنند که نیستیم. مثلاً آیا ما پشت جبهه‌ی مجاهدین انقلاب اسلامی هستیم؟ یا کروی و یا فلان جریان از "خودی‌ها"ی جمهوری اسلامی که برای منافع بیشتر گروه خودش مبارزه می‌کند. ما پشت جبهه‌ی مبارزاتی هستیم که خواست‌های انسانی و دموکراتیک ما را بیان می‌کنند و یا به خاطر آن تلاش می‌کنیم. پس ما به خاطر خواست‌های خودمان با آن‌ها هم‌صدا و هم‌گام می‌شویم، نتیجه آن که ما هم خواست‌هایی داریم.

مثلاً وقتی جمعی از روشنفکران داخل کشور در انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری در مقابل احمدی نژاد از رفسنجانی حمایت کردند، آیا باید ما به خاطر آن روشنفکران با آنان هم‌راه و هم‌صدا باشیم؟ و از آن‌ها حمایت کنیم؟ نه! و به درستی که نه. ما در این جا به آشکارا گفتیم که ما با آن‌ها هم‌راه و هم‌نظر نیستیم و بر سر تحریم خود باقی هستیم. چه تقرب می‌شد و چه نمی‌شد. ما در انتخاب قاتل یا آمر قاتل شریک نمی‌شویم.

ما متأسفانه هنوز نتوانسته‌ایم یاران خود را در جبهه‌ی داخل کشور آن طور که با خواست‌های ما که سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، هم‌راه باشند، بیابیم. در عین آن که می‌دانیم آن جا نمی‌شود خواست سرنگونی را به صدای بلند بیان کرد، اما در همان حداقل نوای آرام و کم‌طنین نیز هم‌راه و هم‌صدا نیافته‌ایم که خود را متعهد به دفاع از آن جریان خاص بدانیم. اما به هر جریان و هر ندای مخالفی که بتواند قدمی نظام ستمگر و جنایتکار اسلامی را به سقوط و نابودی نزدیک کند کمک می‌کنیم.

اما هدف ما فقط به این تلاش‌ها ختم نمی‌شود، ما خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی در تمامیت آن و به طور کامل هستیم. پس ما پشت جبهه‌ی مبارزاتی جهت‌دار هستیم که ما را به طور نهایی به سرنگونی رژیم اسلامی برساند. فکر می‌کنم در این جا هدف جنبش ما که در بیرون از کشور هستیم، برای مبارزه با جمهوری اسلامی در وجوه مختلفش روشن شده باشد و این که ما خواستار تبدیل شدن به آلترناتیو رژیم هستیم بختی در آن نیست، اما بدون شک ما نمی‌خواهیم آلترناتیو خارج از کشوری باشیم که با صلوات به ایران برمان گردانند، بلکه ما می‌خواهیم در ارتباط تنگاتنگ با آن مبارزاتی باشیم که در داخل به سرنگونی رژیم اقدام کرده‌اند و می‌خواهیم به عنوان آلترناتیو جمهوری خواه لائیک، دمکرات این نظام ستمگر - جانی باشیم.

اما چرا نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم از مجموعه‌ی کنونی حزب بسازیم؟ برای آن که تجربه نشان داده است که از ترکیب کمونیست و سوسیال دمکرات و سوسیالیست‌های دمکرات و ناسیونالیست‌ها و دین‌باوران لائیک و انواع گروه‌های چپ با تندانسان‌های مختلف نمی‌شود یک حزب درست کرد، مگر آن که درست کنیم و سر هر کوچه، چند نفر از ما جدا شوند و پس از آن بی‌دلیل و بادلیل به سر و کول هم بزنیم و یک شبه این یک به آن یک بگویید نوکر امپریالیست یا جیره خوار جمهوری اسلامی!

ولی جنبش ما و یا هر نام دیگری از این نوع بزرگترین حسنش این است که نوع سازماندهی آن خود به خود افضی بودن را تداعی می‌کند و چون احزاب سنتی ما دارای ساختاری عمودی نیست که جمعی فرمان بدهند و افراد فرمان ببرند.

دیگر این که افراد و سازمان‌ها می‌توانند با مشترک بودن در چند اصل پذیرفته شده همگان در زیر یک سقف با هم همکاری کنند و افکار، نظرات و ایدئولوژی‌های خود را داشته باشند و برای آن فعالیت کنند و احترام همدیگر را هم نگاهدارند و ترس از جدایی‌ها، به دلیل اختلاف نظرات و دیدگاه‌های سیاسی و ایدئولوژیک در میان نباشد.

ما با هم فقط به خاطر آن اصول و نظرات توافق شده جمعی در جنبش جمع شده‌ایم و با همین قدر مشترک‌هاست که با هم کار می‌کنیم. یکی معتقد به خود مختاری و یکی معتقد به یک دولت متمرکز است و یکی معتقد به جمهوری فدرال و دیگری معتقد به جمهوری شورایی و غیره است.

پس آن چه می‌تواند ما را در زیر یک سقف مشترک با هم نگاهدارد چند اصل مشترک است که در باره‌ی آن‌ها با هم توافق کرده‌ایم.

**من این چند اصل را پیش‌نهاد می‌کنم:**

اعتقاد به جمهوری، دموکراسی، جدایی دین از دولت، برابری همه‌ی مردم ایران از فارس و ترک و کرد و لر و بلوچ و عرب و ترکمن و گیلک و مازندرانی و غیره از نظر فرهنگی، آموزش زبان مادری و حفظ و احترام به سنن و دین مردم، حق اداره‌ی منطقه و شهر و ده خود، با اراده‌ی آزاد و رأی آزاد خویش و بهره‌وری برابر از ثروت‌های ملی به نسبت ضرورت‌های زمان که

روسیه در تبلیغات آسیایی خود توانستند هم‌زمان محمد و مارکس را به ستارگان هدایت‌کننده خود بدل سازند.

حکومت مطلقه‌ی تزار خود عاملی ترمز کننده در راه رشد صنعتی روسیه بود، هر چند که او در اواخر اراده‌ی لشکر ناب خود را کمتر مجسم می‌ساخت و بوروکراتی مجبور گشته بود از برخی از قوانین پیروی کند و دادگاه‌ها از نظم (صرف‌نظر از برخی جنایات سیاسی) برخوردار بودند و در اواخر حتی مجلسی قانونگذار وجود داشت که بر بوجه‌ی دولت نظارت داشت.

دیکتاتوری بلشویک‌ها از نقطه‌نظر اراده‌گرایی، نیرو و همچنین بی‌بند و باری قدرت دولتی بسیار فراتر از تزاریسیم رفته و در نتیجه بیشتر از تزاریسیم رشد صنعتی را محدود ساخته است.

بلشویک‌ها هم چون بسیاری از موارد دیگر این نکات را از یاد برده‌اند، هر چند که تأثیرات محدود کننده‌ی یک‌سالاری در دوران پیش از انقلاب بر صنعت اتومبیل‌سازی را نباید فراموش کرده باشند.

اشکالی از حکومت وجود دارند که با رشد سرمایه‌داری در انطباق نیستند، یکی از این اشکال استبداد آسیایی است و همچنین شکل مدرن آن که خود را در پس دیکتاتوری پرولتاریا مخفی ساخته است.

تا زمانی که دیکتاتوری از بین نرود، روسیه با همه‌ی امتیازاتی که به سرمایه‌داران می‌دهد، فاسد خواهد گشت. دیکتاتوری نه تنها با سرمایه‌داری صنعتی بلکه همچنین با سوسیالیسم دمکراتیک نیز در تضاد قرار دارد و همچنین با دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. زیرا این روند تنها می‌تواند محصول سرمایه‌داری به کمال رشد یافته و نه سرمایه‌داری رشد نیافته باشد. و آن‌چنان که خواهیم دید، سرمایه‌داری در برخی از رده‌ها در دوران گذار برای زمانی طولانی هم‌چنان وجود خواهد داشت.

از هر زاویه‌ای که به دیکتاتوری بنگریم، آشکار خواهد شد که ابزاری ناشایسته برای تکامل سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

پس از این همه اینک می‌توانیم بررسی‌های خود را در باره‌ی انقلاب سیاسی پرولتاریا در این جمله‌ها خلاصه کنیم:

دمکراسی هم‌زمان با پرولتاریا نیرومند می‌شود. به این ترتیب دمکراسی راه عادی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا می‌باشد.

جمهوری دمکراتیک شکل دولتی سلطه‌ی پرولتاریا است.

جمهوری دمکراتیک شکل دولتی برای تحقق سوسیالیسم است.

### پیش‌نهادهایی برای ...

پس ما باید کوشش‌ها کنیم و تجربه‌ها بیندویم و از هم بیاموزیم و راه‌های مختلف را جست و جو کنیم تا جنبش را آن چنان که می‌خواهیم بسازیم.

قبل از هر چیز باید یک مسئله را مورد دقت قرار دهیم و آن اینست که مگر جنبش‌ها همه جا یک شکل بودند؟ آیا جنبش ضد جنگ ویتنام با جنبش مقاومت منفی گاندی در هند شبیه بود؟ آیا جنبش <آتک> با جنبش <جنابانی دیگر ممکن است> یک شکل هستند و آن چه که جنبش ضد آپارتاید را در آفریقای جنوبی پیروز کرد و ماندلا را بر کرسی پیروزی نشانند با جنبش ملی شدن نفت در ایران که دکتر مصدق را پیروز کرد یک سان بود؟

باید توجه داشت جنبش‌هایی که در یک کشور می‌شود هر کدام ویژگی خود را دارند و آن‌ها که جهانی هستند نیز هر کدام ویژگی خاص خود را پیدا می‌کنند. اما وضعیت ما در ارتباط با جنبش آزادی‌خواهی علیه جمهوری اسلامی که هنوز شکل نگرفته است و آن‌ها باید آن را در داخل کشور پی‌ریزی کنند، با ما که در خارج کشور هستیم و می‌خواهیم در خدمت مبارزات به حق مردم کشورمان باشیم و می‌خواهیم با آن جنبش پیوند بخوریم امری است تازه. شاید بتوان در یک مقایسه گفت، شبیه جنبش فلسطین و شبیه به فلسطینی‌های خارج از منطقه باشد. این هم قیاسی درست نیست و می‌توانیم خود را تا حدی با آن مقایسه کنیم. زیرا در فلسطین، در داخل مبارزات مسلحانه می‌شد و در خارج فلسطینی‌ها آن را توضیح می‌دادند و حمایت مردم کشورهای محل سکونت خود را به آن‌ها جلب می‌کردند و یا کمک‌های مالی می‌گرفتند. اما ما با مبارزاتی مسالمت‌آمیز در داخل مواجهیم که به حق چنین می‌کنند و خود در تفرقه هستیم و در جست‌وجوی راه، شکل جنبش را یافته و انتخاب کرده‌ایم. و هیچ هم قرار نیست که حتماً شبیه جنبش‌های گذشته یا موجود باشیم.

است که انسان آزاد باشد پس وجود شیطان نیز یک ضرورت است. و این آزادی به انسان امکان می‌دهد که له یا علیه خدا تصمیم گیرد. اما اگر بر علیه خدا تصمیم بگیرد محکوم به جهنم است. یک آزادی کاذب.

### فصله‌ی بی‌پایان

چه عاملی خدایان چندگانه را از انسان‌ها جدا می‌سازد؟ بی‌مرگی. میان خدایان معابد باستانی یونان، نیمه‌خدایان و انسان‌ها یک رابطه‌ی تنگاتنگ وجود دارد. آنان با یکدیگر می‌جنگند، با یکدیگر ازدواج می‌کنند و با هم درمی‌آمیزند. در ایلاس، آپولون و آفرودیت به ساکنین ترویای کمک می‌کنند، آرس، خدای جنگ به دفعات اردوگاه خویش را از سوی به سوی دیگر تغییر می‌دهد، آتنه، هرا و پوزیدون یونانیان را یاری می‌دهند. داستان خانواده‌های زنکار. اپرای از اوپن‌باخ. چه عاملی، الله، یهوه و گاد را از انسان‌ها متمایز می‌سازد؟ جاودانگی. میان خدایان یگانه و انسان، یک فاصله‌ی بی‌پایان قرار دارد. خدایان از انسان‌ها برتر و در فاصله‌ی دور از آنانند. آنان بر خلاقیت خویش تأکید می‌کنند و بر دیگران، خودپسندانه نظر می‌افکنند. واسطه‌گانی البته وجود دارند اما اینان خود را مصلوب می‌کنند. این فاصله‌ی بی‌پایان، به نوعی عدم درک و بیگانگی عمیق منجر می‌شود. به این خاطر است که انسان‌ها این گونه سخت می‌کوشند تا خویش را مطیع سازند و از طریق قربانی کردن خود، می‌کوشند تا بر این فاصله‌ی بی‌پایان، چیرگی یابند.

### لگام

یهوه، الله و گاد، دیوانه، ابله و مافیایی عبوس و خشمگین‌اند. نفرت و خبثت، زیورهای پیری‌شان می‌باشند. هر چه شخص مسن‌تر می‌شود، انتقام‌جو تر می‌گردد. اینک آنان سالخورده و کندذهن شده‌اند، روبروشامبر بر تن و دمپایی‌های چرمین مسخره به پا دارند در حالی که چانه‌شان آویزان است. آنان دیگر حرکت نمی‌کنند و نگاه‌شان تهی است. آنان مرده‌اند؟ ابداً چنین نیست. نگذارید فریب‌تان دهند. کافی است تنها حادثه‌های کوچک در افق پدیدار شود تا آنان خود را همچون تازه‌متولدی احساس کنند. ناگهان مو بر اندام‌شان می‌روید. چه فعالیت ملتهبی!! اینک ژولیده از قبر برمی‌خیزند و هم‌چون فریره می‌پرخند. چه نگاه تب‌آلودی!! بوی مرگ آنان را شاد می‌کند. چه بویی!! شادی می‌کنند؛ به هوا می‌جهند. مانند گردبادی تیره از این سو به آن سوی نوسان می‌کنند. این مترسکان، پای می‌کوبند. خود را جوان می‌سازند. جنگ، خون، لاشه: این است تمامی زندگی آن‌ها. <سرانجام!>، <سرانجام!> به نظر می‌رسد که این چنین آه می‌کشند. اگر آنان انسان را شمامت می‌کنند به این جهت است که انسان جنگ را به اندازه کافی دوست ندارد. دوست نداشتن جنگ به این معنا است که انسان آن‌ها را دوست ندارد؛ اتهامی است که به انسان روا می‌دارند.

### کامیکازه

یهوه، الله و گاد نشان دادند جرأت آن را دارند که به کمک انسان‌ها با یکدیگر بجنگند. شهامت آنان متعجب‌مان می‌کند. چه کسی به واقع جرأت جنگیدن را در انسان بیدار می‌کند؟ خدایان. چه کسی الهام بخش این شیوه‌ی خونین جنگ فوق‌تروریستی است؟ همان خدایان. انگشت چه کسی به این اعمال شرم‌آور و مرگبار اشارت دارد؟ من به شما می‌گویم خدایان. پس انسان در این میان چیست؟ ترس‌زده‌ای حقیر. اینان مخفیانه پیش می‌روند، جامه‌ی شهیدان می‌پوشند، خود را به صورت کامیکازه، تک‌تیرانداز، ضارب و موشک‌انداز در می‌آورند. اما یقین داشته باشید که بدون نَفَس مسموم خدایان، اینان در خانه می‌مانند با دمپایی بر پا و پوزه‌ها به سوی تلویزیون. تنها عنوان <لاهی>، غیرقابل مقاومت است. آنان باید به سوی جنگ بروند؛ نفرت و کینه را پاس دارند. آنان محتاج اشک و خون‌اند. بدون جنگ توحیدی، بدون همه‌ی این کشتارها، زندگی چیزی عمیقاً کسالت‌آور و توخالی و آن چنان سطحی است که اشک بر دیده می‌آورد.

مهم‌ترین آن جبران عقب ماندن از سایر مناطق کشور است. برابر حقوقی کامل زنان و مردان از تمام جهات، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، پوشش و هر آن چه در جامعه‌های مترقی مرسوم است. لغو دین رسمی و احترام به مذهب همه‌ی مردم بدون امتیاز ویژه برای یک دین یا مذهب خاص.

مخالفت با هر نوع دخالت بیگانه چه نظامی و چه سیاسی - چه آلت‌نتیوسازی و چه فرمانروایی - احترام به حقوق همه‌ی ملل به خصوص همسایگان ایران و عدم دخالت در امور آن‌ها. حفظ آثار باستانی و تاریخی کشور و احترام به تمام سنن مترقی و عدم دخالت در سنت‌ها و آداب اقوام ایرانی مگر آن جا که با منشور جهانی حقوق بشر و ملحقات آن در تناقض باشد و یا با قوانین مترقی و مدرن منافات داشته باشد. حفظ محیط زیست و سلامت جامعه و...

در زیر سقف این توافقات هر فرد می‌تواند عقاید و نظرات خود را داشته و به تبلیغ و ترویج آن‌ها پردازد. هم‌چنان که احزاب و سازمان‌های وابسته به جنبش با نظر آن احزاب و سازمان‌ها که افرادشان عضو جنبش هستند می‌توانند با آزادی کامل تبلیغ و ترویج شوند. هر آن چه مورد توافق جمع قرار گیرد جزو اصول قبول شده‌ی جنبش است. در جنبش برای آن که دعوا بر سر رأی و غیره صورت نگیرد، عضویت فردی است. اما افراد هر سازمان و حزب به هر اندازه و تعداد می‌توانند عضو باشند و فعالیت کنند و به تعداد خود در رأی گیری شرکت کنند و یا فرمول خاصی نیز برای این منظور به قصد همکاری سازمان‌ها و احزاب به جنبش پیش‌نهاد شود.

برای رفع نواقص فعال شدن بیشتر جنبش باید در شکل کار نهادها و گروه‌های کاری شورای هماهنگی تغییراتی به وجود آید که موضوع کار ساختار جنبش است و در جای خود باید به آن پرداخت.

با این امید خود را برای پیشبرد و بیشتر فعال کردن جنبش جمهوری خواهان دموکرات لائیک به پیشواز کنگره‌ی دوم می‌رویم.

### جنگ خدایان

خدا یک شیطان است و حشیطان نخستین پدر بود که اولین انسان را خلق کرد. همه چیز شیطانی است. <دیر زمانی آنان را می‌خورد و با آنان می‌جنگید>؛ خدا به سبب آلودگی دوزیستی اولیه‌اش از انسان انتقام می‌گیرد به این طریق که آنان را به جنگی تمام عیار ترغیب می‌کند. کینه‌جویی قورباغه در ظرف آب مقدس.

### سوگند

مواره این سوگند الهی بر پایه‌ی غزل غزل‌های سلیمان. القاعده همیشه پیش از هر سوقصد اعلام می‌دارد: <اگر خدا بخواد...> و جورج بوش قبل از آن که به لشکرکشیان فرمان حمله دهد دعا می‌کند: <خدا به ما هشیاری دهد و ایلات متحده آمریکا را حفظ کند.>

خدا بزرگترین محافظ، بزرگترین جنگ‌افروز، بزرگترین سلاح کلاوزه‌ویتس دوران پسامدرن.

### فریب‌کاری‌ها

خدایان مسیحیان، یهودیان و مسلمانان انسان‌ها را با واژگانی هم‌سان فریب می‌دهند.

الله ایده‌ی سرنوشت را با شیوه‌ای بنیادگرایانه مورد سواستفاده قرار می‌دهد. گاد همه چیز را از قبل تعیین کرده است. برای تقدیرگرایان، تمامی آینده، -گریزناپذیر- در کتاب بزرگ سرنوشت ثبت گردیده است. هر آن چه کنیم، سرنوشت از پیش تعیین شده است. تغییر تقدیر مقدور نیست. شرایط هر چه باشد، نتیجه همان خواهد بود. این جا قلمرو جبر مطلق است. کم‌ترین اختیاری نیست.

نزد یهوه این تردستی شیدانه، از نظریه‌ی <مسئولیت> برمی‌خیزد. فرد، برگزیده می‌شود برای آن که در برابر دیگران مسئول باشد. ممکن نیست از این مسئولیت گریخت بی آن که در ورطه‌ی بربریت درغلطید. این مسئولیت، انتخابی نیست بلکه با فشار طاقت‌فرسای یک نیروی ازلی وارد می‌شود. مسئولیت، جبر مطلق است. اختیاری نیست.

خدای مسیحیت با اندیشه‌ی آزادی شیده‌بازی می‌کند. گاد هیچ گونه مکانیسم الهی ندارد، یک دستگاه خودکار پاکدامنی نیست بلکه مؤلد موجود مسئول است. اگر مسئولیت باشد، آزادی هم هست. اگر قرار

**خدا و ثوبو**

قاعده‌ی الاهی: همه چیز برای اعتقادات.

قاعده‌ی ثوبو: همه چیز برای شکم.

خدا جنگ می‌کند برای آن که بازار اعتقادات را از آن خویش سازد.

ثوبو می‌جنگد برای آن که ثروت جهانی را تصاحب کند.

خدا عشق خود را تنها در مقابل قربانی انسانی هدیه می‌کند. نزد ثوبو

اما مبادله مفهوم ندارد، او چیزی نمی‌دهد تنها خود را می‌انبارد همچون

بلعندگان تا سر حد انفجار. خدا بر آن است تا تنها خدای یکتا باشد.

تنها آرزوی ثوبو آن است که با نافش که به ماه رسیده است، تنهای

تنها بماند. خدا گوش به فرمانی و وفاداری می‌طلبد. ثوبو به شورش و

خیانت فرامی‌خواند. خدا انسان را به بردگی می‌کشاند. ثوبو می‌خواهد

که آنان را از بردگی خود خواسته رها سازد. خدا یک دروغ‌گوی

بزرگ و زبردست است. ثوبو مطلقاً بی‌ریا است. خدا خود را به انسان

متصل می‌کند تا احساس خدایی کند. ثوبو همه را به دور می‌افکند و به

کسی نیاز ندارد. خدا برده‌ی خدا است. ثوبو آزاد است همچون قاطری

چموش.

هیچ یک از این دو، پدرانی شایسته‌ی احترام نیستند. خدا هرگز کشتار

از طریق انسان‌ها را از یاد نمی‌برد. ثوبو برعکس، همواره در حال

کشتار است و در این گذر، شلوار خود را نیز خراب می‌کند.

<به کدام اردو تعلق داری؟> خدای تهدیدگر، فریاد می‌کند.

<به هیچ کدام> پاسخ می‌دهد ماشین بزرگ مغزخوردکنی و جلق در

حالی که شمعدان سبز خود را سیخ کرده است.



# Tarhi no

## The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

عباس عاقلی زاده

پیش نهادهایی برای همکاری و فعالیت بیشتر

انقلاب پرولتری و برنامه‌ی آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

بخش يك

برنامه‌ی گذار به سوسیالیسم

۳- دولت دوران گذار

ج: دیکتاتور

از همه نهادهایی که کمون پاریس به وجود آورد و مارکس آن‌ها را مورد توجه قرار داد، امروزه بلشویک‌ها تنها به یکی از آن نهادها چسبیده‌اند: هم‌پیوندی قوای کارکردی و قانونگذار در یک دست، البته نه در دست مجلس خلق که نمایندگان هم‌چون نمایندگان کمون پاریس توسط حق رای برگزیده شده باشند.

آن‌ها به این هم‌پیوندی به این دلیل سخت چسبیده‌اند که به سادگی به دیکتاتوری ختم می‌شود. آن هم دیکتاتوری نه به مثابه‌ی یک وضعیت و یا آن طور که لنین - لوی می‌گویند، به مثابه‌ی شکل دولت، بلکه برای بلشویک‌ها دیکتاتوری هم‌چنین به مثابه‌ی «شکل حکومت» یگانه قانون اساسی دولتی است که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی برای دوران گذار به سوسیالیسم باید مستقر سازد.

ذات دیکتاتوری از چه چیز تشکیل شده است، البته نه در مفهومی عام که مارکس و انگلس از این واژه در رابطه با کمون پاریس بهره گرفته‌اند، بلکه در مفهوم تنگ بلشویکی آن؟

دیکتاتوری یک نهاد دولتی است که بنا بر قانون اساسی وجود هر گونه اپوزیسیونی را در برابر قهر دولتی ممنوع می‌کند و دارنده‌ی قدرت دولتی را، خواه یک شخص باشد یا یک رسته و یا یک طبقه، ورای قوانین دولتی قرار می‌دهد، که برای دیگر مردم تدوین شده‌اند، اما به هیچ وجه سبب محدود شدن حوزه‌ی کارکردی دیکتاتوری نمی‌شود. دیکتاتور می‌تواند با مردم هرگونه که می‌خواهد رفتار کند.

چنین نهادی چیز دیگری نیست، مگر به وجود آوردن وضعیت محاصره‌ی جنگی برای همه‌ی کسانی که در دیکتاتوری سهیم نیستند. دیکتاتوری ساده‌ترین شکل حکومتی ممکن است. و این شکل حکومتی را لنین کشف نکرده است، بلکه بسیار کسان دیگر پیش از او از آن بهره گرفته‌اند. و با این حال دیکتاتوری دشواری‌های خود را دارد. با این که شکل حکومتی ساده‌ای است و از هیچ گونه ویژگی پرولتری برخوردار نیست و بلکه تا کنون بیش از همه علیه پرولتاریا به کار گرفته شده است، برای حفظ موجودیت خویش تنگ‌نظرانه از قهر بورژوازی و حتی فقط با اکراه و در دوره‌هایی که دست‌پاچه است، از قهر فتوادی نیز بهره می‌گیرد.

در این جا نیازی نیست که دلایل چنین رفتاری را تشریح کنیم. بلکه می‌خواهیم تأثیرات دیکتاتوری بر رژیم پرولتری را بشکافیم.

ادامه در صفحه ۱۳

چرا ما باید با نام جنبش جمهوری خواهان دمکرات لائیک فعالیت کنیم؟

دوستان، رفقا، همراهان! ما در کاری که پس از مدت‌ها اندیشیده بودیم و بسیار نوشتار خواننده بودیم شکست نخوردیم، اما آن چنان هم که می‌خواستیم به فوریت با موفقیت قرین نشدیم.

بی‌تردید بسیاری از ما گمان داشتیم که با شروع فعالیت زیر عنوان جنبش جمهوری خواهان دمکرات لائیک در گوشه و کنار، در این شهر و آن شهر، این کشور و آن کشور خواستاران آلترناتیو جمهوری اسلامی ما را به عنوان بهترین بدیل، حداقل در نظر، می‌پذیرند و گرد هم می‌آیند و با ما ارتباط می‌گیرند و ما هم دست در توبره‌ی جادویی می‌کنیم و راه‌حل یک جنبش بزرگ و همه‌گیر را ارایه می‌دهیم و خواست اتحاد نیروهای دمکرات و لائیک انجام می‌شود و ما پس از آن پایه‌های جمهوری اسلامی را به لرزه در می‌آوریم!

اما نه عزیزان حکایت سیمرغ را شنیده‌اید یا خوانده‌اید. آن مرغ‌ها که برای یافتن سیمرغ به قله‌ی قاف پر کشیدند، بسیار بودند، اما به گفته‌ی آن حکیم، آن‌ها که به قله رسیدند سی مرغ بودند!

ادامه در

صفحه ۱۴

نویسنده: دانیل آکوریسی

برگردان: مهدی مجتهدپور

ا. بیگدلی امی

## جنگ جدید خدایان

دنباله

تبارشناسی خدایان

خدایان از کجا می‌آیند؟ تنها جواب دقیق را ژان پیر بریس داده است. جمله‌ی «تو بلندی ای خانه» بر ما روشن می‌سازد که خدایان منشائی دوگانه دارند. در حقیقت همه چیز با فریاد نخستین قورباغه آغاز می‌شود. کسی که سوال اساسی را مطرح کرد: «قور، قور - چه؟ چه؟» او در دریا شنا نمی‌کند بلکه در یک حوضچه دست و پا می‌زند. می‌گوید: «چه من خوش می‌گذرد؛ آب کافی دارم». سپس از آب سیر می‌شود و به خشکی می‌پرد در حالی که این واژه‌ها را بر زبان می‌راند: «چه من خوش می‌گذرد؛ جز آب همه چیز دارم». او ساعت‌ساز است و همواره در سیطره‌ی زمان؛ شاگرد هایدیگر است. به این سان قورباغه‌ها به خدایان بدل می‌شوند. تنها خدایان موجوداتی حساس هستند و شرم‌زده‌ی نواله‌ای بی‌بها که از دوزیستان، به ارث برده‌اند. در آنان همه چیز خشم است و نفرت. مذهب، شیطانی است. «کلیسای کاتولیک از دریا برخاسته است» (بریس). کشیش‌ها و اسقف‌ها از مرد و زن، همه شیاطین‌اند: «چشم‌هاشان بی‌اندازه متحرک است تا آن جا که تقریباً می‌توانند ورای خویش را بنگرند». این حامیان نظم «حالشان بد می‌شود هرگاه جنسیت خود را نشان دهند». ادامه در صفحه ۱۵

کارل کائوتسکی Karl Kautsky

حساب بانکی:

Frankfurter Sparkasse  
Konto: 120 166 5033  
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای پخش اندیشه‌ی کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران می‌دانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته‌ی خویش است. نظرات مطرح شده الزماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در آمریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو